

انگیزان کنیزان التذکره مولانا عبدالعلی و طلب صفت الدوله و غیره ارشاد شده که اگر
 امام غازی الدین جبار بلا منصب جاگیر طلبید بیروم بشرطیکه متصرف نشود و انشا الله العزیز غفر
 له هدایت شود تقاریر خود را مبدل سازم یعنی تقاریر تو کنم مقبول همه باشد و در فرقیه گردند درین
 حق اختیار کنند باز فرمود که از قتل خود هم حالانی هر اسم بگره چینیکه در صورت شهادت بهر
 کاریکه متصور است فوت گردد و تقریبی ارشاد شده که در حویلی خان دور انجان که شهر
 کمالا محل است بعد خرابی شهرکنده من بعد من هم چندسے قیام کرده بودم در آن اجنه بودند و
 بساکنان ایذا میرسانیدند چنانچه با من طاقی شدند گفتیم که اگر شما را و اتباع ما را ایذا نخواستند
 من هم شما کاری ندارم و الا غیر تصور نخواهم کرد از آن باز چندان ایذا نمی دادند مگر یک مرد
 ولایتی را بسیار ایذا داده بودند بگره نواب نجابت علی خان که در محل انگریز خریده عجب کاست
 کرده که هرگاه صورت ایشان بنظر من آمدند غلامان میگفت که شمشیر برهنه کرده عقب بنهنگان
 چند بار همین کردند آخر گند استند در تقریری ارشاد شده که از اب کم خوردن مردم زبان آورد
 میباشد چنانچه سنای گفته شعر ذهن هندی لطن عربی بود از کم خوری و کم آبی
 تذکره مولوی ردم بود ارشاد شد شیخ صدیقیت دار کتب و معلوم میشود که بسیار
 عالم کامل بود ارشاد شده که هر قوم را ذهن در هر نفسی میباشد چنانچه ذهن هندوان در نفس بسیار
 خوب است و ذهن اهل فرنگ و صنعت ید و صنایع خروید و ریاضیات خوب است اگر چه در فانی تملیفیه
 و الهیات و طبیعات کم میباشند الا ما شاء الله در جواب سالی ارشاد شده که یهودی در هندوان
 و مشهد بسیار اند و در عرب هم میباشد ارشاد شد در سطر صاحب انو لوجیا و اقلاطون در
 فن خود خوب و دانشمند بود میگوتید مثل یهودیه در حق منیب برادر حق پیغمبر خود شاید که
 باشد گفته بود برای ناقصانست نه برای کلامان پس ذکر جالینوس آمد فرمود مردک محفل طبیب
 بود از عقل چه بهره دارد پس فرمود لجه افغانان بدست و الا لسان شان از هندی
 و فارسی برآمده پتنگ پروانه را و دیو اچراغ را و دودی خوری چنانچه ملک ایشان مابین هند و

در شرح عقل زنی

در شرح روحان را در سبب
 در شرح انجمن در کتب انجمن

در شرح سطر

در شرح جالینوس

ولایت است آن هم همچنان و ستور همه جا همین است بحسب تذکره ارشاد شد که مزار ابدان را خوب
 مضمون در تعریف انبه بدست آمده **س** تا انبه نوبیغ انما آورد اسرار قدم حمله باطهار آورد
 اصل در عشق بجز حقیقت نمود مولانا که دو انبیا با آورد فرمود حکما گفته اند در میوه است که هر سه
 حاسه لذت پذیر میشوند سبب ولایت و انبه در هند که چشم از رنگ مشام از بود زبان از ذائقه
 ارشاد شد اصول همه است زراعت و صناعت و تجارت باقی متفرع برین ارشاد شد
 کفوردین ملک فقط نسب است و در دلالت حرفه هم میگیرند ارشاد شد اگر چه اهل ولایت کثیر
 زادگی را عاریند از لیکن چندان در قرابت پاس آن نمیکند باز ارشاد شد بواب سجاد و تاجان
 که در جنگ شاهنشاه زخمی شده بود و در مقدمه مصادره از طهماس و کیل سخن نبی عزتی شنید خیرت
 را کار کرده زهر خورده مرده بود سید بود و همیشه زاده اش منصور علیخان مغل بود در ولایت مغلان
 به تعلق تمام از سادات و خیرخواهند ایشان به نیت سید کردن قوم که اکثر باعتبار اقم در انجا سادات
 میشوند و ختران خود مشغول میدهند ارشاد شد که خوش گفته **س** کیمیا خوری زراعت کن
 که خوش گفت آنکه گفت با ذرع شلش زهر است و ثلث دیگر هم زهر است با چرا که در عربی عین زهر
 را میگویند چون در هنگام شی بانواب فیض محمد خان و غیره امر اطلاق میگشت و اکثر از سواری
 فرود آمده مصافحه می نمودند و بعضی مشاعت هم میکردند و سواری شدند فرمود ازین مرض که
 باعث شی است تکلیف نسبت دیگر امراض زیاد می یابیم باز فرمود **با** **ش**
 با و مجنون هم سبق بودیم در دیوان عشق او بصورت و من در که چهار سوا شدیم
 باز فرمود هر چه رضای اوست بهتر است عاقر **س** چون طبع خواهد از من سلطان دین **با**
 خاک برفرق قناعت بعد ازین حضرت علی گفت دین باو جنت است که آباد یاد
 هست چون ذات ارم اندر صفات هر سه امد عن الحاد ثات گرشنود ققه این بوستان
 که شود طایف هند و بوستان قبه اسلام شده در جهان بسته او قبه هفت آسمان
 ساکن او جمله بزرگان دین گوشه یگوشه هم ارکان دین مسجد جامع فیض اله
 زمزمه گیسند او تا بجا **با** **ش** عرش از خطبه بیت الهی

بر سر تخت گرفت مشهوری در نه سقفش ز سمانا زمین نصف شده جمله ستونهای دین
 شکل مناره چو ستونی ترک از بی سقف فلک همیشه رنگ سقف سماکز کهنی شد نگون
 در نه آن ساخته سنگین ستون تاج سپهرش ز اوج بگردن شتافت گنبد بی سنگ فلک سنگ یافت
 سنگ می از بس که بخورشید بود روز ز خورشید عینا سبک نمود ماه خنجر همه شب تا خنجر
 کز سر صحتش غله دار همیشه زبان غله هر بار که دار سبک داد برق ز جاجست و گر جافتاد
 از پی بر رفتن هفت آسمان گروه زمین تا فلک نردبان مسجد جامع ز درون چون بهشت
 حوض زیرین شده کوثر شر در کمر سنگ میسان دو کوه آب گهر صفوت دریا شکوه
 در تماشای ز صفا رنگ خرد کور تواند بدل شب شمرد موج بلبش که رسد تا بماه
 باز دهد آب به ابر سیاه سیل می آهنگ به کسار کرد کوه بترو استرا کرد
 بعد مشی که تشریف آورده استراحت فرمودند شاهزاده فرزاد محمد جان تشریف فرما بودند
 زیر چارپائی نشستند ارشاد شد که بنده معذور است معاف فرمایند و تیر خد متنگار بر سینه
 مالش اعضا که مانده شده ام بالای چارپائی خواهد نشست تعظیم کاری گران معاف مشایخ
 بنواضع پیش آمده از دست خود مالش بدن مبارک شروع کرد حضرت معذرت خواسته موقوف
 داشتند درین اثنا حافظی وارد شدند بعد استفسار خیریت فرمود شنیده ام که چیزی با دار
 خوش میفرمایید مشتاقم لیکن اگر موافق مزاج بنده نخواهد بود منع خواهیم کرد معاف خواهند شد
 و تنگ خواهند شد باز بگردید که ارشاد شد که چیزی از کلمات الصادقین که از حال صلحاء
 دینی نوشته بخوان آنهم به شعرا تعریف دلی که سابق نقل نموده خواند شناسش شده بحافظ صاحب
 فرمود بخوانید او شان التماس کردند که رعب غالب شد جرات منی یا بم فرمود سابق شعرا خوانده
 ای صاحب رعب نیست چنانچه حافظ صاحب دو چهار غزل خواندند کیفیت دست داد که روزی
 با و احمد بن علی ذالک از شخصی فرمود ساچن ترکی است یعنی پری ارشاد شد در حدیث
 آمده تحفة المرآة الزاویه یعنی تحفة زن زیارت کننده روحن باندا خلق است در موی سرش و تحفه

مردنایر خود و بجز و همه خوشبو در حکم همین است فریدی سوال کرد که این جوزی محدث چرا قرآن
 و انکار با وجود نور علم و تقوی از غوث الاعظم داشت ارشاد شد بعضی روایات ضعیفه در مقدمه
 اعمال محدثین صحیحند از نیت و سبب اصل اند یا مردم نسبت با حضرت کرده میفرمودند و کلمات فخریه اکثر
 میکردیم چنین بعضی وجوہات دیگر عرض که بعضی هم نقل بود درین صورت با هر دو جانب صواب می
 باشد نماز جنازه حضرت این جوزی خوانده بود حسب تذکره ارشاد شد که چون در شهر کهنه بودم
 بسیار از فضا و سناق و برادران حسود تکلیفها میکشیدم چنانچه بعضی قریب خانه ما تخریب بر مسافت
 میکردند و تبر او سبب هم میخواندند روزی قاجره شراب خورده در وقت تراویح در عین قرات قرآن
 شعر حاقط شیراز سه در کوی نکیتمای ما را گذرند و در کوی پستدی تفسیر کربن قضا را
 خواند و بعضی وقت با آوازها میزدند که قرات ششبه شود روزی مولوی نذر محمد صاحب
 که محنت خدا کس شهر بود با نقد شش صد مغل خانه جنگ همراه داشت معتقد جناب جدم چنانچه با
 وجود بسیار سفر باز نقد سفر کرده بود فرمود سفر آفاق بسیار کرده اید حالا سیر انفسی کنید چنانچه از
 من میفرمودند که امروز هر چند نقد کردم بیرون رفتن نتوانستم از قبله گاهی بتاریخ هفتم محرم در عین
 تسبیح گفتند که ما شریک شام شده می کشیم قضا را جناب قبله گاهی فرمودند که در سال آئینده راضی
 در شهر نخواستیم ماند چنانچه چنین شد در آن قتل کرد باز فرمود مولوی نذر محمد امر معروف بسیار
 میکرد چنانچه حقه راجه فلان را شکست در مقدمه دست شستن از آرد بواب و زیر سخت
 گوئی با کرد باز فرمود در مقدمه آرد به برادرم احتساب کرد از حدیث تقریر کردم قبول فرمود چون تذکره
 مشایخ زمان و مردم طاعتی که در مقدمه سماع بر پیران کبار بنمایند در میان شد ارشاد شد که در مقدمه
 قلیل ترک اولی یا خطای اجتهاد بوقوع آمده یا شد طعن خوب نیست در هر مقدمه خصوصاً
 طعن طریق اعتدال خوب است پس فرمود که شاه عبداللطیف گجراتی را که لفظ ط با د شاه عالم گیر او را
 بلفظ پیری نولید که مرشد من و پیر من چنین فرمود و صاحبان نقشبندیه دعوی همیشه بنامندان
 خود بنمایند داخل حلقه شاه محمد معصوم بنامشبه میشد لکن بیعت ثابت نیست چون از دکن است

باو شاه نوشت که شیان قدسوس غالب شده اگر ارشاد شود حاضر شوم در جواب نوشت که در
آمدن شما قیامت است ما را دیده خواهند فهمید که اولیای سابق هم چنین بودند و با اولیا
کیار دست خواهد داد هر یک عرض کرد که مقدمه معراج از شکم و براق و سدره این راهین یعنی
ظاهر و باهر و غیره اعتقاد باید کرد یا مراد و معنی این باید فهمید چنانچه ملا میگویند ارشاد شد که
مقدمات ظاهری را ثابت بکن تاویل باید انکاشت مگر آنکه اسرار را هم باید فهمید چنانچه کیفیت
رفتن چگونه شد و براق برای چه آمد و بدن آنحضرت را چه کیفیت دست داد و این طریق آنچه
بدین ماند باز فرمود بعضی مقدمات هم بطورک راست اند مگر در بیان کردن آن موجب
تشکیک عامیان میشود سرگوید سه هر که که حقیقتش باورشند او این ترا میپرسد و بشد
ما گوید که بر شد احمد فلک سرنگ گوید فلک با احمد در شد به طافت نیست که تفصیل معنی این گفته
آید که هم راست گفته و خلاف ظاهر شده در جواب سبیلی ارشاد شد که اگر کسی برای اظهار
اسلام یا طلب علم یا در پدرا ناراض ساخته هجرت نماید جایز است چنانچه اهل مکه هم چنین میکردند
چنانکه عرس بود مردم نقل کردند که فلان بسیار وجد میکند و حالی ندارد پس کسی
گفت که شخصی در لکنو یکد و پیه را شانزده حال مینوید پس فرمود که نعوذ بالله بد نام گتنده
نگوشتم چند پس شخصی گفت فلان بزرگ راهم حال می آید ارشاد فرمود که هر که شوق درویش
میکند همه را حال می آید مگر بطور خود پس فرمود حافظ نور احمد نامی از متوسلمان حضرت والد صاحب
که نقشبند سے بودند و در انکار سماع اصرار داشتند بلکه میگفتند که شیطان در دبر انگشت
ینماید و حضرت والد صاحب میگفتند که حضرت از اتباع حدیث که سماع میشنوند خلاف طریق است
و از مجاوران و خادمان حضرت سلطان المشایخ فلان بزرگ چچا پیر مولوی فخر الدین صاحب
از جهت ارتباط قدیم پشتیت بدرس و والد صاحب هر گاه سیکه می آمدند فروکش میشدند و سماع و چند
وسماع بودند در درس شریف بلکه مسجد و سخن مسجد سماع بی مزامیر سے شنیدند و وجد و شورش
میکردند و چون میفرمودند که من فرامیرم هم خواهم شنید پس سکاے قریب مدرس که از خال من

بود خالی میکردند و فرزند میکنایندیم پس می شنیدند و شورش با میکردند چون از زبان حافظ
 مذکور همان الفاظ شنیدند پس با تبحر را که از فرزندان توالان هجوری حضرت سلطان المشایخ
 و خوش آواز و سلیقه شعاری بود طلبیدند و در صحن مسجد بعد تشریف بدو امتحان بردن والد ماجد
 سماع در دادند شعر زاهد خلوت نشین دوش بیخانه شد از سپهر بیان گذشت بر سپهر بیان شد
 بیک نگاه حافظ نور آمد را چنان شورش دست داشتند حیره خود بیرون آمدند دست و پا و سر می زدند
 چون قریب ملاک رسیدند نهجی لشکری بنیاد حضرت والد ماجد بیرون آمده تصرف با کردند تا شکیب
 شد پس آن بزرگ ایشان را میگفت که در فلان دیگران شیطان انگشت میکند و در فلان تو
 تمام دست کرده پس ایشان را گفتم که شاه هم سخنی زیاده نگویید که من برای شاهم شود پس قصه
 نقشبندی و حشمتی و سزانش روی ادبش بیان کرد پس از جائی آواز برآمد فرمود این را اله
 میگویند بسیار مطبوع و مولف صاحب قبله بود در این اثنا حکمی آمده عرض کرد امروز واقعه
 عجیب رود در یعنی چپراسی نواب نواز شیخان صاحب با جماع خبر بیماری پدر خود رخصت گرفته
 بود چون آنجا رفت پدرش بعد دو سه روز مرد چون او را آتش میدادند بر خاست و گفت که مرا
 پائی برهنه بر خار خشک می بروند به تکلیف چون نزد بزرگی نقیبالش بروند گفت اینکس نسبت
 که او را طلبیده بودم پس هزارها کردند فرمود مغلظه قابضان روح شد آن حکیم عرض کرد که چنین
 میشود فرمود جایجا شنیده ام **ارشاد** شد از سوسلان حضرت والد ماجد زنی بود لااؤلی
 خانم نام بابا کوردگان آنست تمام داشت با هم فرمایش قصه فارسی باو میکردم و فارسی گوئی در همین
 منگلاتیان آموخته بودیم الغرض بطور زنان دیگر مفلول برای زیارت حضرت قطب صاحب بنده
 بود آنجا او را سکه دست داد چنانچه هر چه آثار موت است از صورت آثار ظاهر بود که بیک نگاه
 وقت غسل پاکین دو فن چشم واکرود جان پیدا شد بعد دو سه روز بدلی آوردندش چون از جا
 اش پرسیدندش گفت مرا معلوم شد که یک سر سبزی از نر انگشت پائی شروع شد به پیش چشم
 مرا جای بردن آن بزرگ به بزرگان گفت که این لااؤلی خانم ولد فلان را نه طلبیده ام بلکه

لادنی خاتم بن فلان را طلبیده ام مرار با گردند چون به تحقیق پیوست همون وقت آن دیگر مرده بود
 و این زنکه را قوت حواس بالکل شده یعنی مزه طعام و اشیا همه فراموش کرده بود گویا آن
 زن مانده و چیزهای ترش بسیار می خورد اگر چه دوسه سال نیست لیکن بحساب ما مرده بود که همه
 آنحرکات و سکناات و خوش لهجگی و فطانت و سخن نهی نمازده قصه دیگر قبل بیوش خودم
 همچنین نقل فرمود مریدی عرض کرد که شریعت محمدی چرا اکمل شرایع باشد ارشاد شد
 و جیش است که در دیگر شرایع بحاظ خصوصیات استعداد است خاص و زبان و مصلحت آن وقت
 بود که اگر فطانت آن کنند نقصان بشود پس کامل بود درین شریعت بحاظ مصلحت نوع انسانست
 پس تخصیص اوقات و استعداد است خاص نباشد بلکه هر امت از قرص و نوافل و سنت
 به تشدد و سهولت موجود است گویا معتدل ترین شرایع شد و این وقت صنعت است تفصیلش
 گفتن می توانم در جواب شخصی ارشاد شد که خرید و همه مسلم چنان نیست مگر کافران حربی
 مثل کوه میان و سکهان بطریق اولی و تری بعضی مع ذمی هم جانیر و خانه ترا و لیکن کنیز کے یعنی غلام
 شخصی و کنیزک شخصی که فدای شدند فرزندان تابع کنیزک خواهند بود مال ایشان هم اکثر آزاد
 نگردند مگر نفقه موافق زنی ایشان واجب مالک خواهد شد در جواب مریدی ارشاد شد که حاصل
 معنی لا شفا فی انحرآم در حدیث آمده است مگر آنحضرت روزی پیشاب شتر مرئی را فرموده بود
 مگر شاید مراد حرام خنزیر و شراب باشد پس فرمود علما تجوز آن هم عند النطن شفا می قوی کرده اند
 پس فرمود که شاید مریدی عرض کرد که جناب مولوی فخرالدین صاحب آمد میگویند که شیعی شعی قسبی
 سنی میدهند مرید هم شیعی را میگرفتند ارشاد شد آسے کلمات موافقت شیعی البته میگفتند
 و مرید هم میگرفتند از من که بسیار محبت و بی تکلفی بود و نه بر سیدم گفتند در بعضی موافقتشان
 که زمین سکان امام باثه و تذکره و پیه و سبیل آب راه تغریه و غیره ایشان موافق میشوند و بیعت
 میگویند و از سب تبر اوست بر دار میگردد اگر نامرضی باشد هر چه حکم گفته ام باین نیت است خیر
 باز آن مرید گفت که در بیعت طوایفان که هنوز کسب میکردند چه نیت بود فرمود بجزو غیره

طوایفان کلان بسیار دوست و معتقد و فرید بودند معلوم نیست کسب خود میکردند یا نمیکردند مگر
 نوجوانان شان همه اسوات مقررات خود را میکردند پس فرمود آنچه محبت با پیران با تحت یعنی
 سلطان المشایخ و غیره داشتند با صغایه اثر ظاهر در یافتند ذکر مدیحه و نام ایشان چشم بر آب میکردند
 و تفریط ظاهر میگشت چنانچه در بروی جنازه شاه غلام سادات صاحب که قوالان موافق رسم
 بعضی چشتیه بیت بانی مرثیه حضرت سلطان المشایخ زبانی امیر خسرو میسرودند عجیب حال ایشان
 بود باز فرمود که مولوی نوح الدین راسول کے تفریط چهره چشم اثر در وجه ظاهر نمیشد مگر پیران
 شان بسیار رقص میکردند چنانچه بریلے همین در بند میکردند که عندالوجد سیکے دیگرے را میکشید
 و بریلے حضرت می افتند و در آغوش میگرفتند بلکه میزدند و همین نوح در تراویح کج میشدند و میکردند
 و عرصه بعید میشد و در بند کرده میخواندند شخصی قبول صورت و خوش آوازند حافظ کناشده بودند
 بیش امام میکردند از کثرت هم آغوش و دیری تنگ آمده گله را میکرد پس فرمود در جواب جواب
 محاسب سعید خان ارشاد شد که کنیزک دارا کرب بی شایخ جانیز است از کفار نه از مسلم راعم پور
 و لکنو و غیره دارا کرب نیست از کلکته تالا پور همه دارا کرب باشند در جواب آن بزرگ گنج
 ارشاد شد که سپردن مرده در زمین درست است نوشته اند بخمال حضرت یوسف مگر در
 گفتن بگراست فرمود پس با استدعای ایشان برلے حصول تقوی فرمود **اللهم یا مفرق**
القلوب ثبت قلبی علی دینک طاعتک اللهم اب نفسی تقواها و نکما آنت خیر من زلمها
 هفت بار صبح شام میخوانده باشد اکثر مردم از و با و خوت مرگ شهر را گذارشته بآن طریقت رفتند ارشاد
 شد منع است فرید مگر عنکر و که سولے ممنوعات شرعیه از آدمیت و وفا بعید است
 استاد و مرشد و اقربا و اجار را گذارشته رفتن فرمود لهذا منع آمده پس فرمود که سابق ازین بیان
 چنین آمد مردم فقیبات بسیار میشد چنانچه بزرگے از قضباتیان و حیدالدین تام از مولوی شام
 صاحب بسیار آشنا بودند و قتیکه قتل عام نادر شاه شروع شد شنیدند که نوبت قریب محله مولوی
 صاحب رسیده پس ایشان از مکان خود که جانب مشرق بود یک نیمچه بدست گرفته باراده آنگه

اگر کشته شدیم خیر و الا هم راه مولو صاحب هر چه خواهد شد از آن مقام شکرانگه یاد وجود چنین آشوب
 عظیم سلامت رسیده آن مکان هم هنوز بقتل نمانده بود که فرود آمدن رسید پس خرید سکه
 عمرین کرد که اکثر مردم اراده و فایده و فایده تا حال در نقیبات می نمایند چنانچه عقبه محبت شیخ مبارک
 آمد و فایده شان با وجود مخالفت بسیار خوشوقت گردید و مکرر دعای خیر کرد و مشتاق گردید
 و معنی صدقه ارشاد شد آنچه از جنس طعام یا نقد یا بر تقریبی الله عموماً نمایند صدقه است
 آنحضرت بخورد و آنچه نباید تقریب مذکور تخصیص یوم یا شخص نماید هدیه است بخورد و تا آنکه جمله طعام عموم
 صدقه باشد بلکه بر هفت هفت نوع طعام شوم که صدقه نمی شود مثل و کنیره و لیمه بر نام بیرون
 خرید می رار شاد شد که بسم الله سمیری سامری عمر و تا اندر و تا تقویر کرده بر لکه بند خون بوی
 فلان را بده زیر نماند بلکه بجانب پشت بندوبلی بسم الله او آدانا با ما است سمیری سوا با او با
 سامری عمر و تا اندر و تا تقویر و جو و شاد را بر کلنج مالیده کلنج ند پور بر سده عمرین مذکور باشد
 خرید و عرض کرد ارشاد فرمود که برای تپ و لرزه کسی را نوشیده در بسم الله الرحمن الرحیم
 قلنا یا ناکر کونی قی و اوسد لک علی ابن اهلین فیسما الله الرحمن الرحیم قی و اوسد لک ان یخفیک فکله
 یا غفور بسم الله الرحمن الرحیم ذالک الخفیف من ربک و رحمة یا غفور یا غفور یا غفور
 بسم الله الرحمن الرحیم الان خففت الله عنکم یا غفور ارشاد شد که قصه شرب است که مرسته
 خطای در فارسی و سوئین در هندی گویند و با هم فارسی فصیح است یعنی نسبت با حضرت حضرت
 فاطمه نمایند صحیح نیست خرید سکه رار شاد شد که برای بند خون بواسیر لا یقوی و لا یقوی
 در سطر اول در سطر دوم کافه سفید در میان گذاشته تو ائمة للبشر یر پار پانی کار و بالائی کافه
 مذکور در زمین زنده بالائی آن آوندگلی سر پوش کرده بران چار پانی به نشیند بنشیند برای حاجت
 نهر جا که خواهد رود و باز بیاید و بنشیند اگر کار دست آید با شد بهتر هر طور خون که از بدن جاری
 باشد بندد که دو خرید سکه عرض کرد که چون بندد تقوید یا علی می نماید و بهتر نمی شود
 بخورد و با زول بخورد ارشاد شد نه دعا و دعا و او همه یک حکم دارد گاهی میشود گاهی نمیشود

بسم الله

تقویر بند خون بواسیر

بسم الله

تقویر بند خون بواسیر

در باب تفسیر طهارت

بنا بر حکم خداوند و دعا هر دو بمقدور عمل باید آورد آئینده اختیار خداست در عدم قبول هم
 حکمت است یکی آنکه خدا معطل نشود یکی پاران خواهد و یکی نخواهد و هر دو عمل لغرض شود
 حسب تذکره ارشاد شده که زنگه در مسجد نبوی چاروب کشی میکرد ناگاه مرد وقت شب
 و نقش کردند صبح آنحضرت پرسید بیان کردند بر قبر او رفت و نماز حیا زه خواند بجا نیه نور و سست
 قبر رسید بسبب که ام عمل است عزم کرد از چاروب کشی ارشاد شد فرمود او را همین عمل بکار
 آمد باز فرمود که عزم کردنی الواقعة در هر چیز حکم تاثیر یکسان است آنچه محسوس است کم عقل
 می شناسد و از عقلون بسبب عدم تحقق منکر میشود خلاصه آنکه نیابریجا آوردن حکم دوا و دعاسی
 باید کرد اعتماد بر خداست هیچ نمیشود فرمود آری مگر بعضی امر متعلق بعضی کرده است چنانچه موسی
 علیه السلام راورد خواست رجوع کرد حکم شد دست مال کن به شد باز همچنین شد باز بی علاج به
 شد باز حکم شد که نزد طیب برود موسی عزم کرد ارشاد شد که میخواهی که کار خاتم طبابت
 ما را ضایع کنی بیکد و بار خلافت هم کردم شخصی عزم کرد که طعام دوم و طوایف برابر است
 ارشاد شد که اگر دوم چیزی مینواز و حرام است و طوایف نمانند و محسوس بگر قمرن کرده اگر
 خواهد بدید حلال خواهد شد گوا داد از همون مال حرام کند جائز است و بقال بر که عو من میگردد و یا فر دور
 را درست است و رقیه و نذر هر دو درست یارد کند یا چهار پایه و غیره بدید شخصی پرسید که لقمه دادن
 در قمرن درست است یا نیست ارشاد شد اختلاف کرده اند اصح همین است که لقمه باید
 داد اگر غلط گوید که معنی تغییر شود مثل آنکه نعبه لقمه قمرن است و الا سجب ارشاد شد
 که وصل ن قبل اید خوب نیست اگر چه نماز نیر و و در ارشاد شد که قصه سید الدین
 نامی که تمام شب بیدار بودی و صبح اشعار غمرا و اچنان خواندی که همسایگان بیدار گشتند
 همه شب زود در هر رباره میباشسته
 همه کس خواب احتیاج من تبدیل باشسته
 غرضه در راه اسکان چو خیال قمار است این
 هو من عمل سلطان بدل گردان شده
 بعد اصلاح فرمود و تراشی تراشید سرم
 یح از قاعه سید داد نکرد

بوست برکت ز سر آن ظالم
ایقدر بود که پر گاه نکر

حسب تذکره ارشاد شد که قوالی پیش بزرگے شعرے خواند

منبع شعر خود بنام نجم شد تا بوسه زخم بر لب آنکه که بخوانی بپس خوش شد و بر لبے دیدن آن شاعر
بخانداش رفت ادگفت مرا به بخشایش دعا کرد و اورا بخشش رسید پس فرمود که بجز حال است
که این قوم با وجود صحبت بزرگان و خواندن اشعار با مضمون بے کیفیت میشوند پس فرمود

عید گاه ما غریبان کوی تو ایسا عید دیدی تو

صد بلال عید قربانت کنم لے بلال عید من ایبرو لے تو

باز ارشاد شد ایس العید من ایس ایجدید بل العید من امن من بالو عید ایس العید

من رب المطایا بل العید من غفر له الخطایا ارشاد شد که صدقه نظر اگر تکفل قوت والدین

است از طرف غلام لیسرت شان ہم اداعایت و تقدیم اگر بید مضایقه نیست عند الست تذکره

ارشاد شد مستند علاج بر سردار این نکتہ خوش بر لید پاکیز شافی میر رسید اقبال این روایت شخصی

آندہ عرض کرد کہ سابق ازین مردم از اولیا مطلب خود را می یافتند حالا هر جا که میر مردم کافر

شده می ایم ارشاد شد اگر باین یقین نزد بزرگے می رود که خلاف تقدیر خواهد کرد از اول

کافر شده می رود و تقدیر چنین است کہ هر چه میخواهد می کند چنانچه قصه حضرت امام حسین علیه السلام

کے بخواستند کہ چنین شود آنحضرت سے نوبت دعا کردند کہ تقدیم خلافت علی بر ابی بکر شود و

تقدیم ابابکر شد آنحضرت دعا کرد کہ امت ما ہم قتال و جدال نکند ارشاد شد کہ خواہند کرد

مقبول نشد ارشاد شد کہ در حق کسی اعتقاد خلاف کتاب نباید کرد اول فهمیدہ اعتقاد

باید کرد و باید فهمید کہ نویسنده حال اولیا سوائی کرامت و خرق عادات کے میتولید ارشاد شد

کہ رفتن عطش خود ہمین کمال است حالا ہمین دعا باید کرد کہ عطش رود بسیار کسان ہستند کہ بہ

سکین نشسته اند با زہر پیری ارشاد فرمود کہ یاد داری حالا وصول ہمین ذوق عطش

است بسیار سخن بچتہ است ارشاد شد ایس مضمون داوایا محفوظ

معصوم کسی است که بر وی گناه محال باشد یا وجود استعداد گناه محفوظ کسی که از و گناه ممکن
 بود و گویا واقع نشود اول مستلزم محال است و دوم ممکن غیر واقع است شاد شد که رو عنده حضرت
 عیون الا عظم را که کافی گویند تاریخ یازدهم بادشاه و غیره اکابران شهر جمع گشته بعد نماز عصر کلام آمد
 و قضای مدحیه و آنچه حضرت عیون در وقت غلبه حالات فرموده اند و شوق انگیز بے هرامیر تا مغرب
 میخواند بعد از آن صاحب بنیاده در میان و گرداگرد او میدان نشسته و صاحب حلقه استاده ذکر هر
 میگویند درین اثنا بعضی را و عهد سوزن هم میشود باز چیزی از قبل سابق خوانده آنچه طیار می
 باشد از مثل طعام و شیرینی قیاز کرده تقسیم نموده نماز عشا خوانده رخصت میشوند از شاد شد
 شب پانزدهم شعبان از وقت مغرب تا صبح صادق نزول الهی یعنی تجلیات الهی بر سماء دنیا میشود
 اگر تواند تمام شب یا اکثر شب زنده دارد و بقول مشایخ صمد رکعت بعد از حمد لله قل هو الله یکبار به
 پنجاه سلام یا در رکعت بده سلام پنجاه پنجاه بار سوره اخلاص و نیز فرمود که در حدیث ضعیف که سنه
 آن صحیح نیست مگر برای عمل بهتر است چهارده رکعت باید خواند بعد از آن چهارده چهارده
 بار سوره الحمد و سوره اخلاص و سوره الفلق و سوره التاس و یکبار رایتہ الکرسی و یکبار آیه خزینة
 علیکم یا نعم خوانده دعا در حق خود واقربا خود و احیاء کند و نیز فرمود - که این یکبار خوانده یک
 دعا در حق خود هر که نماید باز هر بار خوانده یک دعا میگردد باشند قبول خواهد شد از شاد شد
 که هر چهار دفتر که سبق ذکر آن شده بیشتر تقدیر میرم است معلوق را داخل عمیست مگر در بعض جا که
 از آن معلوق نبود چنانچه قصه آنکس که روزی در تمام سال که چندین بود همه یکبار گرفته تصرف کرد
 باز یافت از شاد شد زکی آنست که اعتبارات ثلثه را بجزر گفتن بفرمود لیکن نه از تقریر بنده از شاد
 شد در المعاصرة سبب المناقرة از شاد شد که در فن ریاضی مثل مولوی رفیع الدین
 در هند و ولایت نخواهد بود و اهل قصبات را ازین فنون مناسبت نمی باشد مگر مولوی عبدالعلی
 صاحب راهری سید که تجدید جمعیت از شیخ و احداثده از شاد شد که آنکس اگر نمود
 این عملات طریقت یا شریعت چیزی کرده باشد واجب است اگر پیر موجود بنو و از خلیفه و مرید

با هم بطریق الکاتب چنانچه بزرگ بود که از نگاه دیگر با چهره روز بیعت میکرد باز فرمود کتابهای
 این سلسله مثل داب المریدین دیگر اند و این فن دیگر و علم دیگر است در جواب سیاهی ارشاد
 فرمود که نیت روزه رمضان شریف در روزه نفل در روزه نذر غیر معین تا دو پاس روز است
 مگر نیت قضای روزه در روزه نذر معین از شب می باید ارشاد و شکر که قصه جدا جدا شده که
 مشهور است از نسبت کس شنیده باشم و بسیار مشهور هر چند که تقریر این سخن آنخوان فرودشی است
 مگر پیش شمایان که مرید و مولوی صدرالدین بودند اینست که خواجه سلطان عامل و ذمه
 دار خزانة بنگاله که مرید خاص و عاشق آنجناب بودند در آن سلسله خوب که بهتر از آن کم میباشد
 خریده بودند بنا بر آنکه درین امر بصارت بود آوردند فرمود سینه قوی دارد که زیاده از سه روز
 نخواهد زیست آنکس بسیار حاجت نمود و قریب تلف رسید پاس خاطرش از عمر زنگه بدل ساخت
 چنانچه بمرحمتی او بود مردم مرد و تیر فرمود که حضرت آدم را چرا از جمیع انبیا حضرت داود و خورشید آمد
 سر آنست که او شان را هم خطا سئ افتاده و از آن پشیمان گشته ازین جهت مناسب است
 باز فرمود کارخانه خدای عجیب است بنیال علمای ظاهر بنی آید با هر کس معالجه جدا گانه میشود
 باز فرمود که امشب همه آمرزیده میشوند مگر نه نس تا که توبه نکنند یعنی بکشند هر که مشرک باشد
 و کتیه دارد طولایت و غیره زانیان و حقوق والدین و قاطع رحم و قاتل نفس و تسکیر از غارالدین
 س فرد حسن رخ با از بریدن زلفت ز شب هر آنکه بکاهد بر روزانست رای
 از اسطوره پرسیدند که افلاطون چگونه سخن بود گفت بے مبالغه الله اکبر ما انسان تا لة ارشاد شد
 قاعده خواندن مهر آنست که از آخر خواند چنانچه در صحیح گفته پس از فاروق عثمانی جانشین آمد
 را ارشاد شد حضرت دهمی گفت دین داد حبت دست که آباداد گشتند و قصه این پرستان
 که شود طایفه هندوستان فرمود که در وقتیکه خسر گفته دهمی همچنین بود که بچو نظام الدین
 اولیا سلطان المشایخ موجود بود که میگویند چون آدم داخل عیاش پور میشد خالص و گزگونی می
 شد حسرتی گرفته - فرمود که سید حسن رسول نما هم عصر بد شریف بود و بسیار دوست بلکه بجا

هم میکردند چنانچه روزی بر سر طاقا رفتند بود بر چهار پائی نشستند و گفتند داشتند که چرا ششم
 تا مردان شما ناخوش شوند جدم فرمود هرگز ناخوش نخواهند شد چرا که سگ دگر به همیشه بالای یا
 بر بام می خراشد بسیار مخلوط شده و قوی خویش طبع بود و بسیار میباید بود چنانچه محش هم گاه
 بر زبان می آورد و دست قصه ابتدا و انتهایان میکرد بلکه در محش کرامت هم میکرد پس قصه
 سگ و عمل شاهزادی دوست و هدایت از کوردگان هم بازی میکرد قصه عالمگیر هم گفت
 یا رسول الله کن گویم که هسان توام یا عقیده می طعمه خوار ریزه خوان توام
 بر لب افتاده زبان گرگین سگ ام تشنه جان آرزو مندی کنی از سحر احسان توام
 بزرگه سوال کرد که اعمال سفلی قوی تاثیر و اعمال علوی ظاهر اضعیف الاثر از خوب
 چیست ارشاد شد در شرح شریعت منع استعمال سفلی از جهت نقصان دین است
 نه از جهت انکس تاثیر مثل حرمت اکل سم که تاثیرش بین است و وجه تاثیر حلیه نسبت که احوال
 و زور با سپاسان و غیره زیاد از باد شاه و وزیر میداند پس تدبیر از عدالت بدیر می شود
 و تدبیر از سپاسان جلبر بخین باید فهمید مثل موافق است ارشاد شد که طریقی فرق خطر
 نفسانی و خطر شیطانی چه طرز باید کرد یعنی شیطانی آنست که سحاح نمیکند و نفسانی سحاح میکند
 اگر عبادت بطور خود بخوبی میکند و الا فلا مثل اگر چیزی میدهد به نیت خالص خرج مینماید و اگر
 بسبب دریا میدهد که نیت خالص خرج مینماید و نیت در خطر نفسانی آنکه سحاح نماید بزرگه پرسید
 که کدام است اینهاست فرمود نفسانی چرا که سحاح میکند مثل جنگ انگریز و مره با فرمود و خطر
 نفسانی بشکل دفع می شود جنگ صفت مینماید داد بعد از او می نماید و دیگر خلق و دنیا مثل زن و
 فرزند و لباس و اسباب باز فرمود در اندک حرب شیطان دفع میشود و نفس بدقت باز فرمود
 حَبِّ الدُّنْيَا كَأْسٌ مَلَأَتْ خَطِيئَةً يَازُ فَرْمُودُ رَزَى شَيْطَانِ نَزُو حَضْرَتِ يَحْيَى پِنْيَا مَبْرَكَةَ كَا سَهْ يَقُولِي
 پِنْيَا مَبْرَكَةَ كُنَاهُ هَمْ نَكْرُوهُ آدَهْ آنحضرت بدر یافت ظلمات معلوم کرده پرسید کیستی گفت
 شیطان فرمود چرا آده گفت برای مشکلی و آن آنست که بعضی مثل گاو و بهر جانب که میخواهم

میکشند و بعضی مثل شماعباد اسد المخلصین که بر این دخل ندارم اما آنکه او شان را از محبت کمال در چهار
 روز و سال دو گزری بکار می کنند بسیار ناگاه خوف الهی غالب میشود و باز می مانند و گریه و زاری
 می نمایند یا ز فرمود که کار شیطان آنست کار نفس دشوار علاج شیطان ذکر آمد و تلاوت
 قرآن و علاج دنیا زهد و علاج خلق عزت مگر علاج نفس دشوار که فرمود که اعدا اعدا و اعدا اعدا
 آتے بکت جنیکت فهمیدن علاج آن دشوار هر چه خواهد هرگز نباید داد مگر در پرده مشرع
 عجب و حسد و دوام قوی شیطانی است که او لیا را هم ازان می برد چرا که این عجب تعلق از عبارات
 دارد کسب و کلال چه عجب خواهند کرد قوسه بنا بر نام جسته نو پیدائی خود آمد حضرت سلام اشیا
 سلامت الله فرمود بعد ازان قوال مذکور را فرمود که چیزے از دنیا سری بخوان در درس شریف
 چیزے سرانیده چیزے دیگر شروع کرد فرمود همون سابق را یا ز خوان تا دیرے خوانده بار چیزے
 دیگر شروع نمود فرمود همون خوب بود درین مجاز بسیار غالب است قوال مذکور عرض کرد آواز بنده
 را خلع پیدا گشته شاید که کسی سحر کرده باشد فرمود که خواهی آمد تدبیرش کرده خواهد شد یا ز قوال
 عرض کرد که چیزے از اشعار عربی خود بیرون سرانیدن بنده را ارشاد شود فرمود در رس نیست
 که عربی باید هندی برای این امر خوش است باز آماج نمود فرمود مضائقه نیست گفته خواهد شد
 بعد یکدیگر همی خطاب سمیت مریدی کرده ارشاد فرمود سابق در دسری که داشتیم از استماع اهلوش
 زایل گشت که سر برودن جانب قلب نمود که کشا گشت شخصی عرض کرد که بعد مردن عرصه
 بست بخور شده که قبر منهدم گشته درست نمایم بانه ارشاد فرمود که مضائقه نیست اگر نتوانند
 مرده را هم کشاید لیکن پرده کرده و معاینه نکند ارشاد شد که کودکان که نه گام شی مردمان
 را مصافحه و قدسوسی شدن می بینند خود هم بهو نظوری کنند فرق مقلد و محقق همین است
 محقق آنچه میکنند دیده و فهمیده میکنند باز فرمود که تقلید هم خوب است بسا اوقات بکار می آید پس
 قلعه نقل حضرت موسی از کتب صوفیه نقل فرمود هر شیے سوال کرد که بعد هر گ عذرا که بابدن اگر چه خاک
 کشته عامی باشد یا ولی می ماند یا نه ارشاد فرمود که البته جاسے که اکثر اخبار ایما شد می ماند و ای

چند سے کہ بعض سی سال گفتم اندکم میگردد و گویا بعض اولیاء را فیضان معرفت ایشان
منظور میشود زیادہ باقی سے ماند باز فرمودہین رفق خانہ کوچ از شہرے شہرے ٹھیلے ہویت
ترک این چیز در چہرے دگر است پس فرمود و در سے عرس عبدالغیر شکر بار بود شاہ
غلام سادات صاحب کہ و جاذ دہلی بودند بادہ بیان و فرزند ان خود تشریف میداشتند فرمایش
قوالان کردند باس حقیقت قوالان طلبیدم آہنہا میں قطعہ آغاز کردند و و و قطعہ
ہو شہرہ مصاحبان نہ خویشان بردند این کچ کلہسان موی پریشان بردند
گویند چرا تو دل بخوبان دادی و داد کہ من نہ ادم ایشان بردند
و ہر دو فرزند شان زلفین آویزان کچ کلاہ و درجہ و عیان نسبت بودند عجیب حالت بود کہ یکدیگر
را آغوش میگرفت و بر پائے می افتادند و دیگر و جاذ شہر شاہ آوادانی کاغذی بودند اکثر در مجال
ملیان و جاد و ریش ہائے بودند سولوی صاحب اور محفل غیر سولے چشم بر آب و تفسیر چہرہ بلکہ در
جلس خاص ہم زیادہ ازین بود از برادر کلان شاہ عبدالغیر شکر بار مخلص خیالی خلقا کے
شان کلان شیخ عمر دہی شیخ الہ بخش شیخ کس گدہ یکیشیری شیخ عبد لرزاق جہا نوی شیخ
شیخ میر محمد میر شیخ امان پانی پتی شایع سواج ارشاد شدہ ای تیر عنایت رادل عشاق نشانی
خلق تو مشغول تو غائب میانہ گویہ محکف دیدم دگرہ سا کون جہد یعنی کہ تیرامی طلسم خانہ بحبانہ
جامی برہ کعبہ من طالب دیدار اور خانہ ہی جوید و سر صاحب خانہ مقصود من از خانہ و تجانہ تو پوری
مقصود توئی خانہ و تجانہ بہانہ تفسیر خیالی با مید کرم نسبت یعنی کہ گنہ ماہ زین نسبت بہا
حسب تذکرہ ارشاد شد کہ صوفہ میگویند شعر در کنترو ہدایہ تو ان یافت محمد علی
دل نفع عشق است کتابے بہ اندین نیست فرمود صوفیان قصہ وغیرہ را سولے حدیث
قرآن طعن کردہ اند سے جنون نے جلد جب صدرا کی پہاڑی توساری جیر ڈالی میدی کی
باز خوانند از حال شہر گویم در جواب میدی ارشاد شد کہ در منع خواندن درود و
اشاد راہ ہر خید در نظر نہ آمدہ و خواندن قرآن از آنحضرت در راہ ثابت شدہ کہ ہر دم سخنان

نامشغول از تو چه روح میگویند از تو چه هم ضروری نیست چرا که مثل نور آفتاب خواهد بود مگر در با
 هاست ناپاک مثل گوچههاست تنگ نباید خواند بزرگ را در درسه شریف و در وقت بود آه میگرد
 ارشاد شد که در حدیث آمده که بیماری آمین یعنی آه میگوید منع کردند پس آنحضرت فرمودند
 بگید از یاد او را که آمین هم سلسله الامراض را بهیست بدان استراحت میگرد بیمار است
 جوان جان جهان این گشای شد از چمن بیرون پد روان شد جان مرغان چمن گونی ز تن بیرون
 در جواب سلیلی ارشاد شد که جماعت هر چند بجای است متعدد در یک عید درست شود مگر نباید
 خواند هر چه بارالایق است که فرغ بکجا خوانده تراویح را بجای است مختلف خوانند شخصی هر
 که در قلان مرصن تازه باید کرد ارشاد شد یک قوم امر او است که از شان ایشان است که در
 اندک مرض صحیح اطباء و ادویه و غیره اشغال میکنند و جماعت فقرا و غریبا و است در شان ایشان
 است که چندان سنجونه نمایند و بعد در چهار روز اگر طبیع یا غریب دوا بدیم چنین با بیمار دوا بقول
 دوسه بخورد و استعما نماید چنانچه بنده را اکثر اتفاق میشود آنکس عرض کرد که بفضل این همه ادویه
 و اطباء آنحضرت را سوخوده اند مگر ریخ اختیار میکنند دارند فرمود و غیر ریخ را که اختیار میکنند این سخن
 سخن است برای گفتن بگرایند در میان دور ریخ از ریخ را اختیار میکنند چنانچه از ریخ ریخ باطن
 و تلباس او و غیر ریخ اندک جسمی قبول کرده میشود همچنین دوسه مثل فرمود چون در تراویح
 آب آمد و نام قرأت کم نکرده و لبان مردم تر شدند بعد استماع آن ارشاد فرمود که جائز است
 ترک نماز کرده بجای محفوظ رفتن خصوصاً در وقت ریخ بعضی دینتر کم خواندن قرأت و گفتا بر
 اننا اعطيناک الکوثر بهتر است ارشاد شد رحب را آنحضرت ماه خدا و شهبان را ماه خود
 رمضان را ماه است قرار داده لهذا حضرت امیر گفته ربيع الربیع اول شهر شویم و یوم غیر کم فرمود
 عرض کرد که فائده طی سلوک بطور مجربان و اصطلاح شان چیست ارشاد شد که حضرت
 مجدد و اتباع شان میگویند که این طور خاص ما را عنایت شده بچکس نبود دیگران گویند که
 ما را هم این امورات و مقامات پیش می آیند مگر تذکره شان نمیکند پس فرمود که چهار فائده است

بکے آنکہ از انجا محفوظ می ماند چرا که چون پیش از شنا بعضی را توحید منکشف میگردد بطرف انجا
 بعضی رجوع مینمایند و اینجا اکثر نمیشود و اگر کسی شود بر توحید شهودی عمل میکنند دیگر از خاصه ایشانست
 که آدمی مشرعی باشد پس فرمود که دو سه قباحت هم هست اعلی ترین آن اینست
 که بر همون اکتفا می نماید و چیز کم را بسیار میداند و عیب دیدار هم میشود لیکن این همین است که
 از جهت اشخاص باشد نه از جهت طریق پس فرمود کامل هر فن چه ظاهر و چه باطن کمتر میشود مثل
 علم ظاهر مثل علم باطن هم باید همید باز فرمود هر چه شود بحیثیت است همه بهتر اند ارشاد فرمود
 که بعضی بزرگان ملاستے هم بودند چنانچه بزرگی خواست که زحمت خلق از خود دور کند در روز
 صوم رمضان شریف از دوکان نان بانی که پسر غلامش بود و خود مضطر بوجوی پس نان گرفت
 خورد خلقت متفرش شدند از آنجا خود حقیقت امر بیان کرد باز فرمود پس تصد مولوی روم
 شمس تبریزی همچنین است که مولوی سواره میگذاشت و ایشان غیر بانه استاده سوال مسئله میکرد
 چنانچه از مولوی هم پرسید غالباً مسئله توحید باشد پس مولوی هم دانست که شخصی خوب است
 شمس الدین هم دانست موافق عمل ولایت بر یک اسپ سوار بود و بخانه رفتند چون مولوی بسیار
 خوش شده همان داشتند وقت شب شراب طلبیدند و گفتند تا خلم زنگه هم باید پس در دهن خود
 شراب حاضر کردند بسیار خوش شدند باز ارشاد شد که بسیار محبت و با هم فائده با بود مثل پسر
 تعریف میناید **شمس ثنوی** چون حدیث اردی شمس الدین رسید شمس چهارم آسمان سرور کشید
 واجب آمد چون که آمد نام او شرح رفتن از انعام او و شمس تبریز او حد الدین کیانی
 است و مولوی مرید پدر خود در طریق کبرویه باز در جواب سائی فرمود عیب بود نش و تولدش
 از خاک منصور غلط است و دیوان شمس تبریز تصنیف شمس تبریز است مستانه گویان غلط است
 که تصنیف مولویست **مولوی** خوب میفرمود باز فرمود در مقدمات شمس تبریز خوب دیده ام
 که با خدا دیوانه و با محمد هوشیار است لغت خوب میگوید با خدا هر چه میخواهد میکند ارشاد شد
 قصه عجیب است پیش حضرت والد ماجد بقم غلیظ میگفت یعنی کشیری بطرف ملک دکن رفته

پیش بر وجه در فرقه یا در چیان نذر شد بعد مردنش موافق دستور آنجا بجمعه جماعه خدام خاص این
 کس با هم در سردایه بنادند چه می بیند وقت شب دو فرشته همیب چنانچه در حدیث است آمدند از
 خون اینا گوشه رفته معلوم نیست ما را چه چه سوال جواب شد آخرش او را بنیر دهند و اعضایش بریزه
 بریزه شدند ما همه بی هوش شدیم و بعضی مردند و من کلمه سخن خواندم و فرشته ها جانب من دیدند و ما را
 بعد از گفتن که چرا آمده بودی در کشمیر رسانیدند پارچه از اعضایش که به بدن من ریزه شد در سینه
 بود سوزش آن بنیرفت هر چند معالجه کردم پاشد در دلی آدم پیش بزرگان و اطباء رجوع کردم هیچ
 فائده نشد مگر نماز ابرضا محمد رود و فرمودند تا اینکه بر دست لقت زده بر انجمنی بالم تسکین بنمایید
 سخت تنگ هستم در جواب سالی ارشاد شد که از مترو که مرده بعد از لک دین که حق عبد هست
 تخفینا اگر معلوم نباشد سر نماز فوائت و آثار گندم شرعی که معنه و تردد از زده آثار میشود و برای روز
 ماه رمضان شصت آثار شرعی و بر لک زکات هم و بر لک حج هم نفقه و سواری آمد و رفت آنکسانیکه
 اگر می بود آنها را میداد بر زمینش فرمن بود باید داد ارشاد شد در وقت احتضار یا ضرورت
 مثل فاقه و جامه عریانی یا خانه یا بیاد می کشت یا بیاد می آنچه در آن مبلغ خرج کرده شود دادن
 جایز است و مواخذه نخواهد شد ارشاد شد آستین دراز هر چند گناه نیست لیکن زیاده کنی
 باید مگر بنا بر ضرورت یا صحت ارشاد شد که در وقت ماد و حادثه پیش آمده بود کسی آنکه
 قاضی قصبه سونی در صوم حقه سے نوشیہ تکلیف کشیدن و خان موافق روایت هدایه جامی که گفته
 اگر خاک و عیار در دو بسیار خلق در صوم کنی رود و خلقه اتباع او میگردند هر چند نمازیدم که میان
 دخل داد خال فرق است لیکن بنشیند آبی اگر در شکم و غیره شود پس فتوی باید داد که در صوم چشمه
 کشد و فدیہ و آثار گندم میداده باشد دیگر چند افغانان بافغان امیرے فتوی و روایات
 بنا بر جواز مغرور شدن در صوم نوشته داده بودند چون نوبت بمن رسیدنی الواقع در روایت
 اشتباه میشد لیکن غلط است و نمیدن مغرور شدن غیر جایز و در جواب ارشاد شد که خواندن سوره
 انعام و سوره عنکبوت و سوره روم در شب بخت سوم رمضان شریف بنا بر دخول جنب عمل

مشایخ است و در حدیث آمده و اگر باشد در صنعت ارشاد شد که اصل کیفیت و نسبت است
 بهم باید رسانید و در آن مشغول باید بود باقی موافق استعداد آنچه مقدر است بظهور خواهد رسید
 ۵۰ حدیث از مطرب میگردد و از اردو برگزیده که کس نکشود و نکشاید بکلیت این معیار را
 ارشاد شد جامع قوه نسبت و کشف حد شریف بودند چنین کس کمتر می شود هر که نسبت
 بقوت میباشد کشف کمتر و بالعکس چنانچه چند بزرگواران زمان سابق را نام برد هر یک
 در حصول این امر عن کرد ارشاد شد همچنین است تو خوب فهمیده پس فرمود عمل زگیل شدن
 است که وقت مرگ و بعد مرگ بکار آمد نسبت کشف گوئی پیش از حصول دنیا نیست باز
 فرمود و کشف قبر و کشف قلب از همین نسبت و کیفیت و غیره است و میشود مگر کشف حقایق
 القای نسبت اتحاد را طور دیگر است که مفقود شد حالا بنظر نمی آید هر یک که حال شاه روشن بود
 صاحب و هنگامی عرض کرد و تاثیر صحبت و بعضی کشف گوئی و بعضی صدور خرق عادات ارشاد
 شد غنیمت باید انکاشت باز هر یک را فرمود که پائین چار پانی منسین چون نسبت
 فرمود ۵۰ عدد هر جا که نشیند صدر است ارشاد شد که تغزی بسیار خوب معلوم شد در
 در سردند شعر هر جا که کم خانه هم خانه ترایا هم آنجا نروم هرگز کجا بحسنه ترایا هم
 شاید از جامی است ارشاد شد که برای تغزیت رفتن بسیار ثواب است آنحضرت می فرست در
 حدیث آمده چنانچه کوه که رالال مرده بود و آنحضرت تغزیه فرمود ارشاد شد که در حدیث آمده
 که کتابت بزنان نیا سوز بدو رسیدن یا سوزید و بهترین عورات رسیده و بهترین مرد تیر اندازان
 در جواب سالی افغانی ارشاد شد که دستور عرب چنان بود که اسم عم و جد بر او زاده می نهادند
 چنانچه مغیره رئیس قوم بنی مخزوم عم حضرت ام سلمه که خالد پسریش و عید الله پسریش مسلمان شده پس
 عید الله که نیز خالد نام داشت در وقت حضرت عثمان جانب هند آمد و کابل را فتح ساخت از افغانان
 آنجا قراست کرده قلعه حسرتی ساخت بعضی افغانان اولاد آن خالد بن عید الله بن مغیره بن
 خالد باشند حمقانی افغان آن نام بر یکی خود قرار دادند ارشاد شد که در ملک چین گره

کثیری باشد و موش بسیار جری شخصی از والد ماجد نقل میکرد که همراه من گریه بود تا جایی
 که در چین میروند رفتم دیدم که گلوله بازان در وقت طعام را چه پرلے رفع موشان سے
 استاد من گفتیم جانوری در هندیه پانصد روپیه می آید از آوازش موشان می رستند
 چنانچه فرد ختم از آوازش بالکل موشان رنیدند شخصی اعتراض نمود که بے دیدن گریه موش
 چنان نیت ارشاد شد بزیا اسپ گاهی شیر یا گاو را دیده است که بالطبع میرمدگاه گاو
 بعد عرصه احوال تبررگان از کدام کتاب می شنید ارشاد شد که روز یکشنبه بر قبر معروف
 کرنی اجماع کثیری شود و بیاران شفاعی بابت عند التذکره ارشاد شد که هر چند حدیثی
 درین باب ندیده ام مگر میدانم که اگر کسی روزه نفل با عیوب یا گفته کسی افطار کند بهتر
 است نزد امام شافعی خلافاً للحنفیه قضا هم نمے آید بزرگے ارشاد شد صبح و شام
 شصت دو بار یا تحمید بخوانده باشند ارشاد شد در ملک عرب از مفهوم گاؤی و آیت
 ندارند اگر چه عجله میگویند در جواب مریدے ارشاد شد که نسبت ذوق شوق در صحابه هم بود
 لیکن کم ارشاد شد حدیث مشهوره کل طویل الے آخره صحیح نیست با هم در امثال میگفتند
 ارشاد شد حضرت موسی بسیار طویل بود ابلی بکرو عباس همه طویل القامت بودند
 عقل بالناس ارشاد شد روزے میان صدیق و فاروق مرتضی میرفت گفتند
 نَتَّ بَيْنَا كَالْتَّوْنِ فِي كُنَا جَوَابُ شَدُّ كَوَا فِي كَمِ لَصَارَ لَامَرِيدِے عَرَضَ كَرِيْدُ كِهْ اَمْرُو مَوْلُو
 بِلِ دَرَسِ مِهْ كَفْتُ كِهْ حَكْمُ كَشْحُو وَا نَا كِيدَانِ بَكْرُ دَمِ عَرَبِ بُوْدُ كِهْ كَثْرُ مَسْخُورُو نَدُوْرُوْهْ بِنَا بِرُكْمِ خُورُوْنِ
 سِتْ اَرشاد شد که امر در بسیار صنعت هست سخن مختصر آنکه اگر خوردگان سحر اقرار تکلیف
 رنج خود پانمانند سخن ماحق است و الا لاپس فرمود بیک فائده سحر خوردن آنست که بیدار
 و اهدر شد ذکر خواهد کرد نماز خواهد کرد لا اقل خلاف عادت خواهد شد پس وقت خوردن بنشیند
 وقت خفتن و آرام بخورانش و این تقریر بطورے فرمود که آن مرید بدل خود عهد کرد که همه
 بنیده و فرموده مقته را بان خود بعمل باید آورد و نباید گذاشت و قبول بدل باید نمود که افضل

حقیقت آن نوشتن نگردد و اگر نیت در خلافت آن دست دهد بطور می عمل باید کرد که نیت
 هم درست باشد و عمل هم از دست نرود و مثلاً وقت سحر بیدار مقرر باید شد و یک قدح آب یا یک
 خربلاید خورد و هر دو عمل بدست آید و مدعا و هر یک حاصل نشد ارشاد شد در حدیث آمده که
عنه القایم الطیب و ایچیم ارشاد شد خراز و غار آگویند که در سمری افتد و در تذکره قتل نادر شاهی
 و مغرم جوهر شدن شرفای شهر کهنه و جواب والد ماجد فقه امام علیه السلام و بیرون کابلان هر
 فن و قبول کردن مولوی علیم الدین بنگالی بشرط نوشته دادن بر همه فضیلتا سبقت و تبریح او شاه
 حکیم علوی خان که واقعی بمحو طیب پیدا نمیشود و معاف گشتانیدن نورهای مصادره جمیع از بنا
 نشاط و خواندن شعرند پیش شام شاه شهر **س** شمع میگویی با بل نبرم با سوز و گداز
 پا سر بریدن پیش این سنگین دلان گلچیدن است و نیز در ذکرش فرمود که روزی
 بخانه سنور خان پسر روشن الدوله می سرانید که سواری شاه پسکه آمد مردمان پنهان کردند
 بزور و برور شده عرض کرد که سماع من بشنوید چون چستی بودند شنیدند چنان این بیت
 حسب حال خواند که شیخ و اتباع او بهوش گشتند **س** من خود چشیدانکه بنمایم هم
 و تو هم چندانکه بنمانی هستی روزی در فراج امیر خان پسر سید خایه غلامان خورده جواب
 داد بر سفره نواب دیده ام ارشاد شد که مردم روم و کشمیر بالطبع خوش سخن میشوند چنانچه
 در عهد صغریه خطیب از روم آمده بود در استماع خطبه اش مردم بهوش شدند و بعضی
 نشستند و برخی دل گرفته ماندند و آنها که سخت دل بودند میگفتند که آوازش بچوتیر در دل
 میخلد ارشاد شد در حدیث آمده که در آخر زمان قوس پیدا خواهد شد که قرآن را تغیر بچوتیر
 خواهند داد و در با شیداان و آنحضرت فرموده قرآن را بلحن عرب خوانید اگر چه پستی
 و بلندی در لحن عرب میشود مگر تغیر الفاظ واقع نمیشود و خوانند بلحن یهود و بد فرمود قرآن
 خواننده را بلحن و راگ ارشاد شد که نوشته اند راست و دروغ خدا دانند که روزی
 در اشکوه حفاظ اهور راجع کرد از یک محله بست پنجره بر آمدند بازار ارشاد شد که در دهی حکیم

شاعر بسیار اندویدند و نیز فرمود که مردم این شهر را مناسبت طبعی با شعر و تواضع بسیار است
 باشد و همین را علم دانستند و تذکره تحفه اثناعشریه فرمودند شخصی نوشته بودند که کائنات کویا باغ
 و عبا کون نه لکان البایع المنجوق عند التذکره ارشاد شد که هنگام سفر یک
 معطر حضرت والد ماجد را در ملک را چپو تانه شبیهت پوست کدیک کپشل مثل چپوه خورد بود از
 جهت زهر رنگ سبز نظری آمد و هرگز اینش می زد می مرد را ارشاد شد که ملا جمال
 هم عصر بادشاه بایر و سلطان سکندر بودی صاحب مقبره و حضرت عطاء طلب الدین که در آخر
 بحال شجاعت نسری بر داول سر و پارسینه میگردید قصد بوجوب با سو لوی جامی که بحال برکت
 و ظاهری سهروردی بود منما خوب میگفت پرسیدنش که بنام خودم معما گفته گفتند
 فرمود جمع مال و عدوه بودیم و مال و عدوه یعنی جمالی است ارشاد شد که اگر
 کسی بر قبر جد شریف مراقب شود نسبت ابوالطلالی معلوم میگردد چرا که از خلیفه ابوالقاسم
 صحبت با دقا فیره با داشت در رمضان المبارک بسبب خوردن آب بعد از افطار و سحر عدم
 شنیدن مغز و شن و عدم تشریب عرق بادیان و غیره روزانه در چهره شریف چشم و غیره
 بوم بسیار بود و چندی ماندگنا و غیره اجبا که احوال مزاج می پرسیدند ارشاد شد
 که رویش برین حالش پیرس ظاهرا نیست که می بیند و باطن از ان هم خراب تر چون
 زبانی میان محمد اسحق صاحب نبیه و مرید و خلیفه حضرت صاحب نقله شنیده بودم و مشتاق
 بودم که تفیحم آن از زبان فیض ترجان حضور شنوم چنانچه تاریخ پنجم رمضان المبارک شخصی از
 اقربا آنحضرت آمده عرض کرد که فلان عورت را که از سابق هم خلل جن بود از وقت شنب
 مقبولی است و قریب مرگ شده او از نمیده و بسیار قلبیه و غیره بعمل آمده کارگر نشود ارشاد
 شد که رومال دم کرده میدهم بر گلویش اندازی هر چند من عمل و نمیده بخوبی نمیب احم
 و سر چه د انم بر آورم مولوی رفیع الدین کرده اند و خودم در آنجا هستم شاید که حیا کنند بگذار
 جان شیر باید دریافته که در وقت زائیدن مرضی که آنرا که گفت نامند نباشد خدا محفوظ دارد

سلامتش بنگه خون نفاس می شد می شود آنکس مرض کرد که مرض معلوم نیست و علامتش
 پیدایه و ابتدای مرض چنان بود که وقت شب آثارش معلوم شد سوره جن و دیگر آیات
 بخواندم صحت شد و ماند و تا که از جهت غلبه خواب سپیدم بلکه غنودم باز عود کرد و بیدار
 شده مشروع تلاوت کردم باز افاقه دست داد و فلیته فلان کس که بسیار حاضرانی هست
 آوردم سوختم گفتم تو ازین فلیته می ترسانی شخصی را همراه خواهم آورد که هیچ اثر نخواهد شد
 پس بخنبن شده که عالی هیچ فلیته و تعویذ و رسم تاثیر نمی بخشد حضرت تشریف فرما شوند اگر
 چه کمال برج است درین اثنا در گوش مریدے فرمود که فلان فلان و فلان چند کسان
 را نام برد که باین شدت اجنه تکلیف میدادند چون مقابل من می شد میگذاشتند و باز
 میگرفت چنانچه روزی در همین خانقاه جدا بسیار خشت با نمودند که مردم دیدند و شناختند
 و متنازی شدند چون مرا از خواب بیدار کرده می آوردند دیدم که رود خشمش کردم رفت
 در بند کتایفم همچنین با آخر گذاشت چون فلان کس که جنی سخاوست از جن خود
 گفت متقابله آن کس نخل جواب داد که آنکس بمقرب شانزده اجنه است مر اوقات مقاومت
 نیست پس آنکس گفت که از رفتن فلان کس از چهاره میگرنیزد گفت تاثیر عمل و غیره
 هیچ نیست بلکه تذکره این شخص پیش بادشاه اجنه بسیار خوبی میشود که بچو کس در میان
 اهل اسلام نیست و چنین است و چنان است ازین جهت بخون آنکه مبارک است و آنجا که گوید
 که متقابله فلان کس با ساکنان و متوسلان اقربا اجبا فلانرا ایدامید به قدرش کم کرد
 لهذا میگردد پس روزی که همون جن گفت که شمارا ایدامی شود حضرت فرمودند
 آری پس گفت بیروم و یازنه آمد پس آنمرد همراه حضرت تا بجای آن بیمار رفت و
 معلوم کرد که بعد رفتن حضرت جن این بیمار را گذاشته رفت و سخن گفت و به شد
 و گفت که یک عورت گلوی من گرفته بود و جن برتن من مسلط بود و جواب سلامتی
 ارشاد شد که آنحضرت و ربیک طیب یا کدام زوجه حضرت عالمه و غیره خورده است

یاز فرمود که ادب دیگر است و جواز شرع دیگر چنانچه صاحبان ظرافت با پیرو استاد و پدربنابر
 مصلحت منع نمایند ارشاد شد پنجم رجب نکاح حضرت خاتون جنت است بهشت ساله
 مسری کم بود بستم پنج سال عمر شریف شد ارشاد شد که مرض درو رخار پانزده
 و شب بلکه لرزه بسیار از توجه به میشود و جمع مفاصل و جنون و بواسیر هشتاد
 و غیره رفع نمیشود ارشاد شد که تقوید در مقدمه سبب درود و غیره نفع نمی بخشد
 و در مقدمه روزی و غیره کم و در سبب و نفع بسیار کمتر ارشاد شد که وصیت
 نامه والد ماجد نقل کرده بگیرند بسیار نافع است ارشاد شد توجه اکثر درین زمان
 بضعف میباشد در وقت دفع امراض تدبیر باید کرد که ارواح بزرگان سلامت را به
 پشت خود باید گرفت این راهم سبب و توفیق باید پس فرمود که چهار بزرگ را شوق
 این امر است باندک توجه و خصوصیت و محبت بود میکنند چنانچه است حضرت علی علیه السلام
 و سلم چنانچه حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه چنانچه حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه
 چهارمی را نام نگرفتند از تقریر معلوم شد که شاید والد ماجد یا جد یا پنجم الدین کبری باشند
 پس فرمود ملوئی روم مرید پنجم الدین کبری است مریدی عرض کرد چرا درین زمان فنا
 و بقا و غیره قوی نمی باشد فرمود با کفایت عام ولایت زمانه مثل سلطنت این زمانه است
 پس انحراف عرض کرد بعضی اوقات بخیاالی می آید سلطنت را موانع است و فنا یک چیز است
 حالا باشد یا سابق فرمود مسری است که حالا اکثر قبایله خیالی است مثل سلطنت خواب
 لیکن آن بسیار ثبات است و این دقیقه دارد پس فرمود که چون از استماع الفاظ توجیه
 حال توجیه دست دهد پنجم پنجمه خیال است پس اینهم فرمود که آنچه شود باید کرد و غنیمت
 است پس خواند شهرگرد دل تو گل گذر گل باشی در بلبل هم قرار بلبل باشی
 توجیه سوزی و حق گل است گردزی چند اندیشه گل پیشه کنی گل باشی پس فرمود از
 قواعد مقرر است که چون ثوبت و باقوم بلال نور میرسد مرتفع میگردد و در آید آن هوا

مگهری و عشق از شهید بر میآید در جواب سوالات شیخ لطیف علی عرفی بزرگه میان ارشاد
 شد که همین پیشگویی که بزرگه میان نوکرانند جایز و حلال است و حقه برداری مکرره و معبود
 گرفتن و دادن در دار الحرب جایز و در اسلام دادن بکنافه عند الضرورت شرعی جایز
 در مقدمه غلبت و دروغ سواست گنبد اشتن جان مال بر اسف خوش و ناتوش کسسه
 غیر جایز خوش آمد بر اسف جلب منفعت و دل خوش اگر زیاده مبالغه نباشد جایز چنانچه
 خوش آمد حضرت کرده اند در مجلس تعزیه و رقص و غیره حتی الوسع نرود اگر بجز مبتلا شود
 صبر نماید چنانچه کرده اند خوردن طعام عمید شخب و طعام شبرات جایز و از طعام مصیبت
 نبی آمده معتقدی نبی معلوم نیست و گذاشتن اهل و عیال بے معاش بنا بر خدا طلبی عرفی
 غیر جایز و خدا طلبی حقیقی یعنی رضاجوی خداوند آنرا محض نیت مے باید و فرزندان و
 عیال مانع آن نمیدانند اگر شوند بگذار و شخصی پرسید که فلان مسافر مرده چارپائی دیگر نیست
 و در آن الایش و نجاست الوده است چه حکم ارشاد شد که مرده را از نجاست
 بسیار محرز باید داشت چارپائی خوب شست بر آن بر بند حکیم اسد علی که فسلان مندان
 تعویذ بر دروازه بنا بر دفع و با باید سپانید و در وقت خوردن طعام بسم الله تا آخر باید
 خواند حکیم اسد علی را ارشاد شد که حال قلب شما من بگویم یا شما پس فرمود که نسبت
 سابق نقشبندی با غلبه قاعدیت و مزج چشمیه بسیار لطیف بود لهذا در ادراک آن حظ
 بسیار بیشتر و حال کند محض نقشبندی است کم لذت میدهد هر یکسے عرض کرد که مردم
 بالعکس میگویند که نسبت چشمیه کثیف است لهذا پر کیفیت فرمود که هر چند لطیف تر لذت
 ترس حکیم صاحب معنی برنگی پسندند ارشاد شد که برنگی معجز از حاسته است
 که بگوش معلوم نشود و گویا صاحبش گویم میشود پس هر یکسے عرض کرد که ایشان مذکور
 برنگی میدرد چون دریافتیم مرا هم آنچنان حالتها دست میدادند و شتم و شغول نمیشدم
 و نیزه و ایر فوقانی و الوارات مصطلم طریقہ مارا هم دست میدادند گو که نامش نمیدانستم

پس فرمود بار بار گفته ام که همه حال همه بار پیش می آید اگر چه نامش تفصیلش و اندک یا اندک
چنانچه من که سلوک هر سه خاندان بخوبی کرده ام مفصل می دانم تفصیل کیے باو کیے نباید
کرد آنچه باست آید عمل باید آورد چنانچه نقشبندیه فخریه میگویند من لطایف را دانم حالانکه کار
لطایف در قادییه هم میشود و چنانکه چار سرفی یا سه فرفی بینایند سرشناسین است همچنین باست
تحتانی و فوقانی چشتیه خلاصه لطیفه نفس و روح و سر است پس فرمود اگر چه سلوک سوانی
خاندان ثلاثه نکرده ام مگر می شناسم و از کلام الله صمد احوال بشر طوفان رسا معلوم میشود چنانچه
سابق گفته بودم که شعر الهی عاشقان را زهری کن و خدائی کرده پیغمبر کن
چنانچه خود خدائی خود پیغمبری خود مرشدی میکند چنانچه اصحاب کتبت را و مراد از محبوب
بودن قصه شان خفتن نیست که عوام می فهمند بلکه همین امور است چنانچه خود فرمود نیز
همدین قصه فرموده هر کس را که میخواهم هدایت میکنم و کس را که نمی خواهم هیچ ولی و مرشد
رسبری نمیکند همچنین معنی هاست در مورد بیار فرمود اینوقت یاد نمی آید بیاد آمد که فرمود آنها
که شغل بی رنگی میکند برای آنکه مقدمه فنا شود مگر چون خوب دیدم در سیرنگی اندکی راهم
فنا شد پس مریدے عرض کرد که جناب مولوی رفیع الدین صاحب میفرمودند که حضرت
خواجہ نوشته اند که هر که معتقد توحید و جود می نیست اورا فنا نمیشود در زمین نور می بیند سخته
نصیب او نیست و تجلی آنست که منسوب بذات شود و الا نور است نصیب ایشان زمین نور
می باشد فرمود آری همچنین است یا همچنین نوشته اند سخته آمده از طرف بادشاه بعد
بنده گی التماس کرد که چون و با باشد است من هم فردا چهار گهتری روز برآمده در مسجد جامع خواهم
آمد آنحضرت سم تشریفات آرند که دعا کنیم پس آنکس پرسید بجز در و با حایر است یا نه
ارشاد شد که منع آمده بنا بر مصلحت که مریض بے تیمار بماند و شکسته دل نشوند پس آنکس
عرض کرد که سخته بجز کفجایه و صیت مقروض مرد ارشاد شد اگر در نیتش خیال او نبود
خدا او را خواهد کتانید و الا خیر اگر تواند و دانند در نشاش او انما بیند ارشاد شد

که آنچه در مقدمه بیع ذمی و احراز سلم در محضه ملا الهیاد شایخ هدایه نوشته و علمای تصبات
 سفرن فتوی بران میدهند چنانچه بدستخط مولوی نظام الدین دیده ام مگر من و آباست
 من فتوی برین نیندیم و صحیح بیندیم ارشاد شد که در وقت جهانگیر بادشاه شخصی
 عاشق خفتن پادشاه چونکه خود هم عاشق نور جهان میگم بود لهذا عاشق را دوست
 میداشت پس برای دیدنش رفت از زیاده ترخیص پادشاه بیدار کرده پرسید کیست
 گفت منم جهانگیر بادشاه گفت بر چه پیش فرمود که شخصی اجنبی که نه مرید نه آشناست
 خواهی دیده که گویا نزرگ باجه و دستار نعلین چوبی عصا در دست آمده فرمودند که دیار
 شهر کرده است تدبیرش آنکه از مولوی عیسی الفیروزگویی که نقش بر دروازه شهر
 چسپانند چنانچه بر سر شاهزاده دروازه شهر چسپانند غدا تاثیر بخشید از هر یک چسک
 استفسار فرمود که ملاقات بادشاه آنروز کردید عرض کرد که معده شاه غلام علی صاحب تلم بودم
 اول که مشغول تماشا سواری بودم بعد از چند تو استم خدمت رسیدن نتوانستم از حضرت
 چه چسپان در میان بود و کجا ملاقات گشت ارشاد شد که من بر زنیهای مسجد جامع
 بودم که بادشاه رسیدند و سلام و مصافحه واقع شد فرمودند که صاحب را حرج شد گفتیم پاس
 خاطر صاحب و نفع خلق الله چه مضایقه پس استعا کرد حکم دید که مولوی رفیع الدین جماعت
 گذاشت گفتیم امام مسجد جامع همه حکم شاستادشان را حکم دیدیم بیا خواهند آورد پس رفتند
 الملبی و خوانند من هم در گوشه دو گانه ادا کردم پس بار آورد خود طلبید خواستم که تو جمع کرده جدا
 نشینم قریب خود نشاند تا هم یکو جب در ششم تلعین توبه و کلمه در عا بود پس ذکر خوبهای
 شاه غلام علی صاحب کرده گفتیم طلب فرمایند چنانچه شد باز دعا کردیم خدا قبول کند
 پس ذکر فرنگیان شد که همراه بادشاه بودند ارشاد شد روز سه روز نیت استاید
 فلان کس نماز میکرد چون دست برای دعا بر آورد چند انگریز آجا بودند زبان خود استر نوی
 کردند که از که می طلبید چه میکنند اینها هم چنین کرده یا مشغول پس فرمود حکم است قبول مرد

پانختارادست منگم کسے استنراکت یا خوش شود پس فرمود و کسے در اول عهد انگریز اسکا
 باران بود بادشاه پایوه پانا عید گاه رفت و در راهم حبیبید در رتیت و تن اترسک ایر
 بود وقت آمدن انهم نماند تو اب فلان از من سلام کرده گفت برای طلب ابرو باران یا رفع
 آن تشریف برده بودند گفتم این ایر که ناکاره بود بنا بر وقوع او و طلب ابرو بکار آمد رفته بودم
 گفت از تفریر صاحب که بر آید غرض که استنرا که در روز دویم هم پارسش شد روز سوم خوب ابرو
 باران آمد چنانچه تر تر سے آمدم نوا صاحب ندگو را از شرع در بند کردند آواز دادم که در کیشایک
 کشاوند گفتند صاحب ابرو خوب آمد و ناقص رفت پشیمان شدند و غدر پا کردند از مزیدی خطای
 نواب عبدالصمد علی خان که مرید حضرت بود ترقیم کنانید چون کاغذ و غیره خوب بود فرمود
 شیشه صاف اربنا شد گوسفال کهنه باس رند در آستام را با این تکلفا چه کار
 ارشاد شد که بعد نزع از ارواح اقربا و احباب هر کجا دور و نزدیک که مدفون باشند
 تلقی واقع میشود بشرط تخلیص از عذاب همیشه ملافی میگردد از شخصی ارشاد فرمود
 که ترتیب منگم در رحلت برادران واقع شد یعنی اول مولوی عبدالغنی که خوردترین همه با
 بودند بعد از آن مولوی عبدالقادر از او شان بعد مولوی رفیع الدین کلان از او شان
 حالانکه کلان سال از او شان هتم باری ماست ارشاد شد ملاقات اقربا و احباب آنرا
 میشود قیاس بر آمدن از سفر باید کرد که اول همه هائی آیند اگر خوش بیایند یا تلقی میکنند
 و اگر قرصن خوابان گرفته بند شد چو پیدار پاوشاری که دعوی ارادت میگردد و زنکه اش هم
 نزاع کرده بخانه حضرت پناه آورد مرصنی شوهرش انکه بدر کرده دهند بارها حضرت بلائیت
 فغانید چون اهل غرض بود یعنی پسندید آنحضرت تا دوازده بند یعنی بزور فرمود که از گفته تو او را
 بعد کردن یعنی تو انهم اگر تو انهم آلی ترا هم همچنان مانند اینکه راعنی کرده بیرون بر حاکم آن هم منع
 نیکم از حسیکیم غلام حسن و غیره آخره و مرید سے را طلبیده شوره فرمود که از فرستادن
 برادر هم گمرا و ستار بندم و نیز تاراهنی آنها برای نقیسیک از تفرس مید است هر کی صلابی

نمیدادند مرید سے عرض کردیم چنانکه بعد انتقال حضرت شاه ولی الله محدث دہلوی دستار بر
سر سر چهار فرزند ان نهادہ بودند آنحضرت علی بن ابی طالب کہ سد باب شکایت و انسب است
قبول فرمود بعد از ان مولوی عبدالحی و غیرہ اصلاح دیگر مقرر کردند و صاحبزادہ با ہم مخالفت این امر نمودند
نہ روز سیوم حضرت دستار با ہمراہ آوردند و موقوف داشتند باز از اصلاح شاه غلام علی صاحب ثواب
پیر محمد خان و دیگر روسا بہوں علی بن ابی طالب آوردند روز سیوم کثرت هجوم مردم آنقدر بود کہ بیرون
از حساب است شہاد و یک ختم کلام اللہ بشمار آمد و زیادہ ہم نشدہ باشند و کلمہ را حاضر نیست شخصی
از فرزندان مجدد از علی گفت کہ بدعت است آن بزرگ گفت حالاکہ این عمل ہزار ہا مردم از
جناب مولوی صاحب دیدند اگر خوانند گفت مردم قبول نخواہند کرد و خاموش باشند ارشاد شد
کہ می شنیدم باو شاہ فاطمہ نمی خواند شاہزادہ سلیم دباہر و جلال بخت ہر سہ فاتحہ خوانند پس فرمود
کہ ارشاد را باو شاہ فرستادہ بود فرمود از طرف خود اصالتا و از طرف شاہ نیا تھا فاتحہ
کردند و نذر بنہ و نذر ارشاد شد کہ عامہ مسلم را تا یک سال از کلام اللہ و احادیث استنباط
کرده سے شود کہ علاقہ از خانہ واجبامی ماند و اہل تجربہ گفتہ اند تا سنی سال مثل از وطنی بوطنی
گفتن پس فرمود کہ لہ ریخ اقربا و اجبا فرعون ہم بیفونند و مردم میگفتہ چنانچہ قصہ حکیم فلان
و بعد صلیبے دیہ جاگیر نشان صدر رویہ در طاقچہ و فرستادن نزد خواجہ عین الدین در
بریلی و گفتن از خواجہ مذکور بیان کرد و در بعضی مرید سے عرض کرد از فساق ہم معونت کر
سد چنانچہ معونت خال من بہ سپر خود در مقدمہ جنگ بندہ و سلاح دادن و مشوش ماندن
و از بندہ بار با گفتن کہ بیستم چه طور میگیری پرسی پوز و نیز تا ہنوز با وجود عدم موانع بدست نہ
آمدن آن مکان عرض کرد پس فرمود دعوت میرا ہی کہ مرزہ بود روز سہ مرا گفت در
خانہ شما شادی است مرا اطلبیدید گفتم تو مرزہ گفت خواہم از اطلب گفتم از کہ شنیدہ
گفت از ہدایت علی کہ او ہم مرزہ بود پس بیدار شدم و تحقیق کردم حق بود گفتم کہ خواہم ہر ش
بظاہر ارشاد شد کہ مرزہ را بعد و فن سے فرورت بکندن ممنوع است گفتم بعضی

معلوم میشود یا سیل آید و عرصه دو چهار روز سپرده را البته می باید برو و مردم یا اختلافات فصول مزاج
 می آما سندان ذکر عادت و مثل قصه گو ساله برون شاهزادی بر بام بیان فرمود ارشاد شد
 إِذَا دَخَلَ السَّمْسُ فِي الْمِيزَانِ بَرَدَ الْمَاءُ فِي الْكَلْبَانِ پس الفاظهای دیگر بیان ساخت ارشاد
 شد که کتاب نواد الفواد هایت مقیر است در الوقت دستور العمل بود مگر دیگر لفظ طاعت
 ششبه است غالبکه نه باشد و این پنج نوزگو را یقینت فرموده اند و شخصی عمل در دینا بزیارت
 آنحضرت در خواست نمود و ارشاد شد کدام در رد خوانده باشی اگر مقدر است خواهد شد
 باز فرمود بسیار تجربه رسیده که هر که دین امر جد میکند ویر تر فیضیاب میشود و الا سهل هر که را
 مقدر است می شود در جواب سیلی ارشاد شد که فرزندان کثیرک تعلق و مال صاحب کثیر است
 مثل چار پایه که مال صاحب گاو و بز می باشد مگر شرط کرده باشد یا همت بدد خواه جانب ثانی حُر
 باشد یا عید در یک رکعت سوره دراز دور دیگر کم بگرد است مردم میگویند ارشاد شد
 که بتقریب عیادت نجیب خان رفته بودم در آنجا نقل بهر و پیه هم دیدم و قصه این مفصل فرمود
 ارشاد شد که تزنجیب لدر و نه صد عالم بود ادنی پیچ و پیه و اعلی پانصد روپیه و سه قاهی
 حنفی و شافعی و مالکی و حنبلی را طلبیده بود و رفتن فرمود حاجی غلام مصطفی حنبلی
 باتباع غور شد الا عظم بود چنانچه میان حیات علی خوشنویس هم حنبلی است ارشاد شد
 که ولوی افضل باراده ملک العلمائی در همت آمد و از شاه جهان که سلطان وقت بود درخواست
 کرد چون بدین مرتبه و بد آنکیم سیالکوئی سرفرازی داشت حکم شد که روبروی ابد دولت
 بعد مباحثه هر که ایق باشد ملک العلماء شود از آنجا که کلمه نخوت گفت باز گشت یعنی از شاگرد
 من لیاقت بحث دارد چون در هرات رسید طفلی که مرزا اهدا که صرف از پدر خود که بزرگ بود میخوا
 ندین و کار دیده پسندیده درخواست کرد تعلیم فرمودن گرفت باند که زمانه بی نظیر وقت گردانند و
 و بهند آورده از باد شاه مع من کرد که آن شاگرد حاضر است الغرض طاعبد آنکیم بعد در یافت
 نقصان میرزا هد در صرف روبروی سلطان بر رسید ازین کودک بخر صیفه صرف چه برشم بر رسید

خلاصه و ثم کلمات شافیه که تعلق از ما قبل دارد میرزا بهر را چون مستحضر بود کتاب طلبیده لاگفت
 هنوز در صورت هم محتاج کتاب است وقت قروضی واقع شده ملا فضل که شاگرد سلطان کوچ بود باز نقد
 ولایت کرد بعد مرورد بهر سلطان عالم گیر لفظ علم و تشیع میرزا بهر شنیده از بهرات طلبیده مجتهد
 اکبر آباد گردانید و بعد چند سالی بخرقاصی کابل در هنگام تقاضای اکبر آباد حوائج شرح مواضع غیره
 سه کتاب درست شد و شاگردان هم طیار گشته چنانچه چه شریفی که اخوند میگفت همه کسب از میر
 زاده خوانند و شریک سوره حوائجی بودند میرزا بهر داخل در نقد کم بود و میرزا بهر شرح و قایم بخواند بے
 حضور جد بزرگوار سابق یعنی فرزند دینار میگفت تقریر میرزا جان جان من است و تقریر اخوند جان جان
 من بازار مشاوشه که تحریر چار است یکی مرد در مثل تحریر شیخ و دیگران را هم نام برود بے کی
 مطرب و بے کی برقص مثل صدره و شمس باز غده که جایجا مرقص است بازار فرمود تقریر والد ماجد
 در درس و غیره تحریر تقریر اکثر مرقص همیشه معلومی از سخن کرد که تقریر حضرت هم مرقص است دعوا
 خواص نفس میکنند فرمود آنچه ناپایدار و فانی است اگر خوب شد چه خوبی امور پایدار را باید کاتب
 بیگماید که آن پایدار قوت نسبت مع ابد است پس فرمود اگر چه تفسیر هم بهتر است مگر در تحفه عجائب
 تقریر شده باز در تقریری ارشاد شده که وقت رحلت بجز بزرگوار این همه بهندی بار بار
 بخواند **س** بات جزئی بین کسے کاری بن کی رای یکی بپیری الی و در پرتیگی جای
 مرید **ع** عرض کرد که حضرت شاه عبدالرحیم صاحب قدس **س** که اخذ طریق از خلیفه ابوالفکام
 کرده بودند در خانان چشمتی دقا در به وقت بندی که خلافت پیدا بر السلی را بود در گردن میتوانست دید
 ارشاد فرمود چه اتمی تواند ایس اعتماد چشمتی از حد خود کرده بودند چون داشتند نسبت
 با بیج چشمتی و نشیندی که بود اخذ کرده بودند و چون غالب شده چنانچه در ابتدا و الی ماجد را هم
 همون غالب بود بعد زان انقلاب شد مرید **ع** عرض کرد که تا هنوز نسبت ابوالفضل از غیر
 شریف حضرت موصوف معلوم میگردد فرمود آری بازار ارشاد فرمود که چون والد ماجد را که معتقد
 رسید عزت امام حسین را جواب دید که چار سب بر سر از اخذ و تقریر است که در نزد مرودان قلم چین

است بعد از آن فرمودند با من که امام حسین هم بیاید چون آمدند قلم را قراستید به دست والد ماجد دادند
 در آن وقت حال نسبت و علم و تقوی و کرم و گون شده چنانچه مستفیضان سابق هرگز احساس نسبت سابق
 نمیکردند و در قبر شریف هم محسوس بیک نوع ازین تسبیح الهی شود هر چند قدرت تعلیم در هر سلسله جدا جدا
 داشته اند مگر غالب نسبت و سنت بنوی صلی الله علیه و سلم بود هر پیدی التماس کرد که زمانه از سابق هم
 چنین است چنانچه در تلفوظ سلطان المشایخ نقته فقر و عدم یافت فقیر از شیخ فریدالدین و قصه نشان
 حسین فرید عطار از جلال تبریز مرده خدا و گفتن به والدین ذکر یکه چرا شیخ الشیخ را نشان ندادی و
 خدا را که مشغولی و بگردن بحیثیت مشغولی ادب می رسیدند آنوقت گفتم گفت عرض کرد که درین زمانه هم
 کسی را از کسیکه مقدر است میشود و الا غیر فرمود اینهم است وی تواند که طلب و شان عالی باشد
 فرید عرض کرد که تاریخ رفتن بنده هم ارشاد شود فرمود که بعد جمعه بکلمه آیه قرآن فاشترت فی الحقیقه
 روانه شوی بعد فرمود این بار رفتن تو ناگوار است و هر دم و هر وقت بیاد خواهی آمد چون آنمردی خواست
 که شیخ غم کند فرمود عدلی ضروری است چه تواند چون برادر عزیز القدر و فضلای زمان مولوی شیخ الدین
 صاحب را استقرخ و دوست و فیه بیماری عابه طاعون لاجت شد حضرت دو بار در یک روز تشریف
 بردند هر پیدی در اشیا و راه عرض کرد که در زندگی ایشان احمیای خاندان بلکه عالم و بی بلکه هند است
 خدا سلامت دارد فرمود که اگر چاهل هم می بودند مرا بچنان درد بودی احوال که فیض رسان هستند همه عالم
 درد است پس فرمود که ما را از زندگی بخیر نامی نیست آنچه هست از ایشان است باز فرمود تود خدا
 جل شانهم همه بندگان برابر اند در حیات و در حق غنی مطلق است چه پروا کدام لیاقت نزد آن شخص الحق
 دارد چون روز دویم عیادت فرمود نوعی تسکین معلوم شد فریدے دانست که درد حضرت
 موقوف گشته عظامی صبر شده غایب که بپزند وقت رحلت که مردم بسیار مجتمع بودند حفاظ
 را بنا بر تلاوت تبارک و تعالی فرمود میخواندند و ختم بخاری شریف علماء میکردند خود در هر مرقبه
 در زمانه نشسته بود و استفسار می کرد چون استماع که جان بجان آفرین سپردند
 عنکاک بتسلی دیگران پراخت سپردن آمد و خدا و م را

تذکره مولانا شمس الدین صاحب

را بنا بر قیام ارشاد ساخت چون موضع قبر زیر قبور والد شریف بنا بر خود داشته بود خادم تکرار کرد فرمود
 مرا منظور است لیکن فرزندان شان تدارک خواهند شد اگر اجازت دهند مضایقه نیست چون زمان
 شان معلوم نگشت فرمود برای ایشان طیار کنند خداوند مرا کجا اتفاق قوت شود هر جا که مقدر است خواهد
 شد فرید سے را بنا بر بجزو نیز که اگر جا بعد قبر نماند باقی ماند بهتر است فرستاد چون بعد دیری آن مرد
 باز آمد استفسار کرد عن کرد که جا کم بود دیگر جایی برابر قبر شریف خواهد شد پس جنازه بیرون آوردند شک
 می بارید و جنازه را از دست هم گرفت مردم گفتند حضرت پیشین پیش جنازه روان شوند ارشاد فرمود
 که من قصد پیش دادم دیگران سبقت کردند پس مانده ام آنچه منظور است میشود همه مقدمه من منظر آری
 است در کوچ میگرداند میگردد مرضی او از همه بی پس نماز جنازه ادا کرده اذن عام داد و مردم را خدمت
 فرمود پس در مقبره رفت لحد طیار میکردند قریب جنازه پیش قبر والد ماجد خود مراقبه دار داشته ماند
 بعد دفن بغش مردم را فرق کرده گل از دست خود هم یک کف داد و ثواب نوازش خان صاحب
 عرض کردند فلان شخص مراد ساله ملاحظه کنانیده که در آن لقمه بنده سبب خفگی هم نوشته ارشاد فرمود
 در زندگی خواندن کلمه زور بروی محض نور البته آمده و دیگر هیچ مگر عمل مشایخ است که اذان بر قبر پس
 دفن میگورند پس بعد تشویه قبری سستی و چهل قدمی فاتحه خواند و سلام علیک کرده رخصت شد
 همچنین بود پس بزنانه رفته در مدسه آمد مردم را وداع میکرد و تسکین میداد و فرمود که مرا چهار
 رشته بود یکی برادر حقیقی دویم بتله گاهی مرا بتقیی دادند که فرزند شست سیومی شیراید من
 نو مشیده چهارم شاگرد حاضر این عرض کردند که منظر علم حضرت بودند فرمود چه گویم من طلقت ندارم و گرن
 تاگ شر و در وقت گریه پس جنازه مردم را از میان حالات منع میکرد و میگفت ان الله وانا الیه
 را چون بخوانند مریدی عرض کرد که معلوم میشود حالا مشایخ بهانه کتمان می نمایند و اینچنان
 کشف و کرامت کم میشود و گواهی کتمان و غیره باشد ارشاد شد آری همچو حال قبول دعا که
 سابق گفته بودم بعد زمانه رسالت و شدت ظلمت باعث و کفر چنانچه سابق ازین آنچه عمل با کشف
 میشد چنانچه در احیاء و خویشان مشهور بود که فلان را بسیار کشف میشود بلکه سوای او کسی نیست

حالا انقدر کمانده اول بیماری دویم شیوع کفر و بدعات مگر از خود و مقصد آنچه شود و در تذکره
 ارشاد شد که شی شراب را گویند و باده اندک گرم کرده و چهارم حصه سوخته را می نخته و شلش
 در سه حصه یک حصه سوخته را که نریزانی عینقه بقدر غیر مسکری چنانکه اندک نشا باقی مانده اند از تر و بعضی
 حرام و منصف است که آنرا هم بود گویند که نزد همه حلال است ارشاد شد ایمان و اسلام که نزد سنیان
 یک است بامعنی که حاصل مقصود هر دو یک است و الا اسلام معنی انقیاد و ظاهر و ایمان انقیاد باطن
 بشرط انقیاد ظاهر و الا فاسق است اگر انقیاد باطن و نه داشته باشد منافق میگویند مسلم هر پیدی
 عرض کرد غرض سایل آن بود که از قرآن و حدیث مسئله که آنکس میفهمد موافق مرعنی خداست یا
 نه ارشاد شد امام دشوار است کمال خبر داری می باید چرا که در حق تفسیر کننده بر رای خود
 عید کفر آمده علم بسیاری باید مگر تفسیر نکند بلکه یا تاویل گوید بشرطیکه تبدیل نشود یعنی خلاف
 تفسیر نگردد چنانچه ما این علم خوب میدانم در بعض درس چهارم و پنجم و هفتم طور تاویل و اشارات
 طرح بطرح بیان کرده ام چنانچه تاویل مشهور است که او مبارک است اسد و تقالی که حضرت موسی را حکم فرمود
 گا و کرد تو مگفتند با ما سفره میکنی گفت توبه که من سفره باشم باز تحقیق گا و کردند ذبح شد و بطلب
 رسیدند تا ویش آنکه مراد از گا و ذبح گا و نفس است بجد و جهد نه بزل و در وقت جوانی که مردمان
 او را خواهند شہوت برقرار باشد و خدمت دنیا داران و کار دنیا نکرده بود و قیمت بسیار یعنی قطع
 الوفاات البته وصول او را بیشتر آید و بکار اشارات که از کار عشاق بسیاری آید چنانچه کسی قصه
 پیمادت یا لیلی محنون را مطابق حال محشوق خود نمیدهد متلذذ و شایع شود غرضیکه درین باب
 خبر داری بسیاری باید حال سماع هم چنین است باز هر یک عرض کرد که باز هم جواب نشد عرض
 که مراد خدا و رسول همین تاویل است و اشارات مراد از شفته اند یا نه ارشاد شد که البته قرآن
 بی همت بطن آمده و آنحضرت هم بعضی بطن را خود تفسیر فرموده ارشاد شد خدمت این علم
 حضرت سونیه بسیار کرده اند چنانچه تاویلات کاشی مشهور است اشارات ششم روز بران چنانچه مستی
 عبد الوهاب بخاری که مشهور بسید مجتبی روشی در اینجا شهرت دارد تمام قرآن را در گفت آنحضرت کرده

ارشاد شد شراب و حکم

در آنحضرت از قرآن و نصیحت در تفسیر کردن

که من برای کودکان لعبت یازبجه طفلان میسازم شخصی عرض کرد گناه است ارشاد شد
 یا چاری برای طفلان ساختن و فروختن درست است عرض کردی طالب علمی میگفت که
 درین تصویر با یک قطره نیست پس تمام نشدند ارشاد شد غلط است مسئله چنین است که اگر سر
 نباشد متعاقباً ندارد و اگر سر باشد و تمام عضو نباشد تا جایز در جواب سالی ارشاد شد پشک
 گریه را میگویند و گریه سفید را طغنون هم میگویند تیرار شاد و شاد در بار برادری خانه در اصطلاح
 ایشان میگویند شعر گلر خان چهر پوشیده جوی نوش کنید بطبیعی گل طبعی نیست که سر پوش کنید
 ارشاد شد در اصطلاح شان در هنگام سنی شخصی بمکان خودی سرانید استماع فرمود ارشاد کرد
 که دهناسری است این یا ملتانی و اقسام آن بیان کرد و فرمود سابق مرادین فن و نقل بسیار
 بود چنانچه ناموران این فن برای تحقیق آن می آمدند حالا موقوف کردم لیکن می آیند حالا موقوف
 میکنند یعنی قلب جوش میکند و بعد از آن مرغن هم حایل میگردد در جواب سالی ارشاد شد
 تصحیف سمعی آنکه لفظ را غلط خوانند و صورت خطیش بجا باشد و نیز فرمود و در محال بسیار کاری
 آید **س** جیاز تو خواهم ضد شرقی با تصحیف و به تعلیب به تردیعت - ضد شرقی غریبیت
 تصحیف غزنی غزنی تعلیب بر مع تردیعت بهار باز تصحیفش بهار باز تردیعتش یوم باز تعلیبش سو
 باز تردیعتش شعر باز تصحیفش شعر باز تردیعتش بیت باز تردیعتش دار باز تعلیبش را و با تصحیفش زا و باز
 تردیعتش توشه باز تصحیفش بوسه مقصد شاعر همینست بازار شاد شد شعر ششم بکشازت لشکر جان من
 عین افتح لام تک بر هر لشکین در آن بیان من و لفظ علی شد ملاجمالی در فن محاسن استادی بی
 نظیر گشته جمع بالادعه ده سینه جیم را بالام و عده یعنی جمالی شد عرض کردی عرض شد است که میان
 معصوم و محفوظ چه فرق است ارشاد شد عصمت عدم امکان وقوع را گویند و حفظ عدم وقوع را
 گویند از معصوم اگر گناه صادر شود محال لازم آید مثل سلون فلک که ممکن است نرود ما چنانچه در وقت
 حضرت یوشع وقوع آمد و آنچه نیست که برای تعظیم شب که در آنوقت بود جنگ نمیکردند روز قریب
 فتح بود و شام قریب گشت اگر شام میشد یا تعظیم شب میرفت یا فتح حضرت یوشع دعا فرمود چنانچه
 ساعت تا فتح آفتاب سکون کرد مریدی عرض کرد کرامت اولیاد را همان هم اثر میکند فرمودند من

لیکن بنا بر خاطر او بسیار آسمان لغت آمده چنانچه بنا بر حضرت علی کرم الله وجهه آفتاب بعد غروب
 تابان شد این از سکون زیاده شد که آسمان گردش بر عکس نمود و آفتابان بود که آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم را بعد نماز عصر تاریکی ظاهر شد تکیه بر آنوقت فرموده و در غمش شد و آفتاب بعد غروب
 گردید نماز فوت شده بود و عاگرد آفتاب باز در سحر صلی الله علیه و آله نماز او را شد هر یک از آن
 ازین خبر معلوم شد که بمقابله قرص رعایت ادب واقع شد فرموده بر حضرت ام تقی فرغی لغت
 همین رعایت ادب بود چنانچه از حضرت حسین بن علی بن ابی طالب بوقوع آمده گویند که ظاهراً
 روزی حضرت عثمان را آنحضرت بنا بر صلح در وقتیکه برای عمره از مدینه طیبه آمده بود نزد
 سفیان و غیره رزسا و که فرستاد که بنا بر جنگ نه آمده ام مرا بگذارید که ادای عمره کرده بودم پیش
 جواب دادند که امسال برگردانیده بی سامان جنگ آمده عمره او کن و انام در میان خواهند داشت
 که ترسیدم و عثمان را گفتند تو آمده ادای عمره نما عثمان گفت دادم بی رسول الله نخواهم ساخت
 و نیز عثمان از دستیکه بیعت کرده بود باز بیعت پاسبان رسول صلعم شریکگاه خود گاه از آن
 دست ساس نکرد و نیز حضرت علی هم در آنوقت کاتب صلح نامه بود لفظ محمد الرسول الله بشت
 آثار قبول نکردند که بن عبد الله نگارید اگر رسول خدا میدانستم چه اخلاص میکردم آنحضرت صلعم فرمود لفظ
 رسول الله را بخورده بن عبد الله بنو سید حضرت علی گفت دادم هرگز نخواهم کرد هر چند فرمود قبول
 نکرد آنحضرت از دست خود بخور فرمود در وقت این ارشاد و جسد سالت آنحضرت
 و بعضی حضار را دست داد بعد از آن مریدی عرض کرد که نیز معلوم میگردد که در وقت
 وحی آنحضرت بیوش میشد ارشاد شد که وحی از چهار قسم میشد اول آنکه بیچو صدای جرس
 می شنید در آن آواز خروار پیدا میشد و دوم آنکه جبرئیل بصورتی متمثل شده می آمد اکثر
 بصورت وجه گلبی که خوشتر و خوش پوشاک عرب بود درین مذکور هم نام وجود بر آن حضرت در بر
 هر دو میگشت و آنچه گفتنی بود میگفت آنحضرت و بعضی صحابا میفهمیدند بعضی اوقات آنحضرت
 هم بیدار میشاخت و سیوم آنکه گاهی چیزی در دل القا میشد و گاهی در منام میدید آن هم محبت

آنحضرت صلی الله علیه و آله
 در وقتیکه حضرت عثمان را
 در مدینه طیبه دیده بود

است ملاحظه اولیا گاه هر محبت نمیشود تمسیمی سوره کرد که این طور کشف اکثر ما هم میشود
 فرمود مشتاقان این اقسام کشف را نوشته اند گاه بگوید از الهام گویند گویند معلوم بود یا
 مجهول بلکه اکثر مجهول میباشد در خواب یا بیداری گاهی در خواب خود بخود چیزی را اول قبول کنند
 و گاه هر شوق و گاهی اتفاقاً و این اکثر میشود که در خواب دل گواهی داد که این رسول الله است چه
 معنی سابق را خریدی عرض کرد آنحضرت تصدیق داین را حضرت خود فرمودند مریدان عرض کردند
 گاه چیزی بنظری آید بی مراقبه و توجه قلب چشم فرموده اینهم می باشد باز خریدی عرض کرد که اکثر
 چنان شود که از قبر یا بطور دیگر چیزی یا معلوم میشود محلاً اول صامت می شود و دویم غلط هم می بود
 هر چند تعبیر بحسب غلطی نخواهد بود آخرید گویا چیزی می یابد منظور گذشته گفت حق بعد از وقوع چنان
 مطابق کردم موافق بود بده آخرید عرض کرد که با وجود احتمال غلطی کشف بعضی بزرگان نسبت
 بدکشف خویش غلطی روان دارند چه شریف که در حکایتی ارشاد شده بود یا شاه عبدالرزاق که
 مولوی نظام الدین نوشته اند ارشاد شد آری باز عرض کرد آن بعضی بزرگان غلطی در کشف
 از ما هم تجویز میکنند مثل خواب حضرت ابراهیم فرمود در تعبیر غلطی شده تیر و تقریبی
 از مریدی استفسار فرمود که شما که آنچه صاحب را دیده اید آخرید عرض کرد که از ذکاوتها که تا بی دروغ
 اکثر بزرگان مشایخ حاضر شده ارشاد و توجه گرفته ام خوبان آنها را چند طبقه متمیز ساخته ام در
 حنین قدری احوال بزرگان ذکاوت و شاه غلام علی صاحب بیان کرده گفت در طبقه ثانی شاه
 سلجوق صاحب ایا اعتبار علم و عمل اهل این میدانم و دیگر شاه نعمت الله صاحب را ساکن چلوای
 و قدری قدری حالات هر جامعه نسبت و کیفیت بیان کرد در ضمن مذکور را جابوچ شد ارشاد
 فرمود که از تاریخ فرشته و غیره نوشته اند که راجا بوج نامی مالک آجین از ذریات بکر باجیت
 شن فریب چشم خود دیده از بوج میان پرسید کسی جواب نداد و گفت از قسم خسوف و کسوف مذکور در
 اعتبار نیست مگر خاطر راجا جامع نمیشد تا از بسیار جانشین که شخصی در عرب باین نام دعوی نبوت کرده
 عند الطلب مجزه شن فرمود چرا که سحر در آسمان اثر نمیکند راجا را بجهت پیداشد باسلام و پیام مست کس

بابا زین العابدین علیه السلام که با بارتق زبانه دار بود چنانچه خود را معده پانجمه و بزرگ قبول بطریق امتحان و آرزوی
 نقشگویی فرستاد چون ایشان مشرف شدند آنحضرت فرمود که کیم کسک بعد از آن شخص طلبید و از آن
 بعد و اسباب بزرگ قبول از قسم سرفی ظاهر داشت ببارتق که ماند و دیگران نجوشی مراجعت کردند
 چنانچه بابا زین که بعد رحلت آنحضرت آمده در فلان شهر نزد مشهور و معروف است و راجع است
 دیگر هم فلان مشایخه شوقی عمر کرده بود و صحبتی پیدا کرده شخصی التماس کرد از ایمان راجع شد فرمود
 البته صحبت بلا شکر پیدا کرده بود هر چه عرض کرد که حکم قبول دعوت چیست ایشان و شد مطلق دعوت
 سنت است مگر امام احمد بعضی علماء دعوت و غیره طعام تنادسی را واجب کرده بشرطیکه منکر
 نباشد خواه قبل خواه بعد در عدم قبول اگر چه اما این بزه نوشته لیکن بجا فرمود مگر ابی هریره میگویند
 که عصیان کرد خدا و قبول را هر که دعوت ولیمه قبول نکرد عریضه عرض کرد و مسافر کسی را که
 رفتن جات منظور است در صورت اجابت دعوت صحیح میشود ارشاد شد اگر برائے دشمنی
 نباشد عذر کند عریضه عرض کرد که اگر کاسب حرام مثل نقال و چرت گیر فراز و نواز و درویش یا
 دیگر و جوه دعوت کرد و گفت این طعام از وجه حلال یا قرض ساخته بخت عام حکم انجیست -
 ارشاد شد باور باید کرد و باید رفت و نیز ارشاد شد که دعوت اگر واجب است واجب اگر
 برائے سنت است سنت و اگر برائے امر مباح است قبول آنهم سنت خواهد بود بشرطیکه منکر نباشد یا
 تذلیل خواسته باشد بلکه آنکس ذلیل باشد که آنحضرت دعوت حجام و جولا هم مثل آنها قبول فرموده و
 در قبول دعوت نه کس مشهور که ایهیت از جهت احتیاط نجاست که است یا اعتبار کسب نیست بلکه
 اگر دست و پانشتت طیار نمایند باید خورد شخصی پرسید که در حق جولا هم آنحضرت بر ما کرده فرمود و غلط است
 ارشاد شد دعوت کسانی که کسب آنها حرام است مثل کنجی و غیره قبول نباید کرد ارشاد فرمود
 که در حدیث آمده که در طعام ولیمه قطره از نجاست اندازند بزرگوارانم آمده که بدترین طعام طعام نجس
 است از آنجهت که اغیار است طلبند و فقر را راضی راند هر یک عریضه عرض کرد که دست را که بعد طعام
 از آرد میسوزند حکم انجیست ارشاد شد که بعضی فقها منع میکنند چنانچه مولوی نظر محمد صاحب که خوب

عالم بود بسیار زجر میکرد روزی پیش پادشاه سطراره بود آنحضرت فرمود که از این داد و حدیث نقل
 میکنند که آن حضرت جامه خون آلودی نداشتی را برای صفائی از نمک شستن فرموده بود چون
 نمک هم چیز محترم است طعام هم محترم پس در شستن که از آمد و غیره و اگر چه او گندم باشد رست باید
 شست لیکن اگر چیزهای دیگر سواغی طعام که درین ماده بکار می برند بهتر است والا آرد هم جایز
 باشد **شعر** لا اولاب لا لاشش و نهبت لک کطل شهر و کوه است ارشاد شد
 سلطان روز در ملی تکی و چهار و نیم گهزی و در حیدرآباد سی و دو کم کم است پنج گهزی و در بغداد بست و
 پنج گهزی و در ملک هم روز میگویند و بعضی جایست گهزی شب میشود که عشانزد بعضی فرس نمی شود و
 آنکه دو گهزی شوق امر میماند و از ده گهزی صبح میشود و صاحبین میشود و نزدانی حدیثه و واجب نمیشود
 آنکه تا این ملک چهار گهزی در غروب طلوع فرق و از دهی تا بیگانه یک گهزی در سنده و گهزی
 تحت طبین ششماه را روز و شب میشود از غروب طلوع افتاب اندازه رفت روز پنجاه در دنیا
 نو بر آروه فرنگیان فرق شب در روز بر بغداد است موافق کرده و سابق این میدهند که در ششماه
 در چه آبادی بود حالا انیظرف فرنگیان بست پنج در چه آبادی قرار داده و دریافته اند در تذکره بعضی
 اتباع حدیث و بعضی اتباع فقه میکنند و دلیل خود را در مناظره می آرند ارشاد فرمود که چون
 حدیث بصحت است اتباع آن ضرر و چون مذہب بعضی اکابر صحابه مثل حضرت عمر و حضرت علی در عدم
 از تیمم و صحت بیع ام و دله و غیره بعد ثبوت حدیث صحیح متروک شده پس قول بی حنیفه هم مجتہین لیکن
 متابعتان هر یک را دجیبی هست بآن ما جو خواهد شد چنانچه آنحضرت سیر بر بنی قریظه فرستاده
 بود و فرمود نماز نکنید مگر در بنی قریظه بعضی بطاهر عمل کرده فوت کردند و بعضی نماز کرده فرستاد
 در آنستند که ندعا از جلدی است آنحضرت بعد اتباع هر یک بهتر فرموده مجتہین قصه استخراج وقت هر جا
 صحابه از کلام الله شریف در باره متمم خواننده که سابق است یاریافته فرمود که اجتهاد تا اینجا است که حدیث
 بصحت نرسد در جواب سیاطی فرمود که آنحضرت پیشو گاهی نگفته گمانا ایام ادعای نمایند و فارسی
 هم سواغی آنچه ایام قبول بود نگفته بزبان عربی میفرمود فقط چیزی ادعای هندی صاحب تواریخ

فرشته کرده میماند فارسی از فقیه شیرازی بود یا آباورد اسکندری و موافق محاوره تورانیان که
 درت را پس میکنند لیکن صحیح نشده در جوانی پایلی ارشاد شد که عالم را بر حافظ فضل است چنانچه
 معنی بر الفاظ لیکن کسی را بر کسی فضیلت دادن خوب نیست خدا بهتر میداند موافق ظاهر نیست در
 حدیث آمده اکثر تلاوت کنندگان قرآن اند که قرآن بر آنها لعنت میکند یعنی ظلم هم میکنند و قرآن هم بخواند
 عیضه علما که بی عمل اند در حق شان هم مذمت آمده و باز فرمودند خدا علم دین است و دیگر علوم بچوب مصالح
 است باز فرمود که از نیمی سال نوعی تذکره و ذکر دین است والا از صبح تا شام سوای معقل حدیث و تفسیر
 نمیتواند و نمی پرسید و طالب حق نمیشد حالا بسیار رواج این شده است محمدانه مریدی عرض کرد که در تاریخ
 طاق اتفاقا نکاح مستوع است فرمودند نزد ما مسلمانان تاریخ هیچ کس باید نگردد و زیاده این بخانه آید روز
 سبارک یعنی پنجشنبه یا دوشنبه اگر باشد بته والا هر روز در نزد است ارشاد شد که بومی در حال
 الغیب نزد ما مردم هیچ اثری ندارد و هیچ حقیقت نزد علما ندارد مگر اینست اهل کشف تجربه خود نقل کرد
 اند مریدی عرض کرد اگر حافظ بعد ختم تراویح ختم دیگر کند ادای سنت میشود یا نه فرمود آری میشود و آنها که
 جایز نمیدانند تنقشند اند مریدی عرض کرد که تاریخ منسوخ در حدیث چهارمین نکرده اند ارشاد شد
 کرده اند لیکن این شبیه گاهی بر طرف شدنی نیست جهت اختلاف انرا مریدی عرض کرد که چون حدیث
 صحیح معلوم کرد پس چرا در عمل شبیه منسوخیت یا تاویل یا معنی های دیگر عمل نکنند ارشاد شد اینوقت
 ضعف است خواهیم گفت مجدداً آنکه نه سبب فقها آنست که عمل بر عمل مجتهد نماید و محدثان میگویند عمل بر حدیث
 کند و شبیه و جمال آنکه دلیل نیست بیکسو بنده باز فرمود درین مقدمه اختیار حضرت و الله خوب
 است یعنی اگر یکی هم از مجتهدان با عمل کرده باشد ترجیح حدیث است عمل کند و الا ترک دهد چرا که خالی
 از سبب سکوت همه باینست در این چنین شاید چهار حدیث خوانند بود در آنچه ثابت شود عمل نماید
 در آنچه نداند سوال نماید بقول مجتهد عمل کند **فَأَسْئَلُوا عَمَلُ الذِّكْرَانِ كَلْتُمْ لَهَا تَعْلَمُونَ** ارشاد شد
 که در حدیث صحیح آمده که هر که سوره یسین بکسار خواند چندان ثواب یابد که اگر قرآن شریف تمام بی یسین
 کرده باز خواند برابر است بزرگی سوال کرد که هنوز در این رسائی تا ذات کتبت میشود ارشاد شد که فنا

وبقای می شود مشاهده هم حال میگرد و دست خدایت پیر که زه گزید که سرگز بنزل نخواهد رسید
 پس فرمود توجه بذات بخت هم میرسد و نوعی صفاتی نیز حال میگردد و میدانند و صول شد پس قصه
 شیخ علی بهدانی یا هندوی در فنا و بقا بوی بدوی انگشت بیان فرمود شخصی عرض کرد که بعد از پنج
 غلبه که اسلام حقیقی است نماز و روزه فرض میشود یا بعد اظهار و تبدل وی ارشاد شد که در کن
 ایماست یک تصدیق و دویم افراز را نیز کن فرموده اند اظهار اگر و بر می گس هم باشد قفاست
 نماز و روزه باید کرد شخصی عرض کرد که خواسته دیده ام که چهاردهم ماه برآمد فرمود و باد مرگ خواهد بود
 باز عرض کرد که دیده ام آفتاب قریب غروب است فرمود و سولوی رفیع الدین مروند آفتاب غروب شد
 از ارشاد شد که شخصی در حالت وجد شوش میگفت عشق بازی شکل است شخصی که بیچاره درین بعض
 بوارض دنیا مبتلا بود در وجد گفتن گرفت قبیل داری مشکل است در جواب شخصی ارشاد شد که اگر کسی
 را که شال شدن دیگران قرابت طول کند جایز است چنانچه عکس آنحضرت بعمل آورده یعنی س فرمود
 بعض اوقات میخواهم که طول ثرات کنم چون میثوم که طفلک کموزنگه میگردد قصر مینمایم پس قیاس بالاولی
 شد که هر نماز نکته عجیب است و اسرارهاست یعنی نماز جامع عبادت است نظر و پای و دل هم
 عصاره پای بند میکند لهذا دست بردست لبتن بکار آوردن است و الا متفرق شود مشغول بطور خود
 در دو وضع و قبض سرد و آمده اکثر آنحضرت و صحابه کلهها بر وضع یعنی دست بر پشت دست بی گرفتن دست
 زخم و زهر میگردد اگر بگیریم هم دست است بعضی صحابه گفته اند و فقها میگویند ارشاد شد که بعض
 وفات ترک معروف بسبب غلبه حال میشود چنانچه حضرت امیر مؤمنان علیه السلام را از نوافل منع نکرد مردم
 گفتند بن یا امیر فرمود هرگز منع نخواهم کرد در این الدنی بنهی عبد آقا اهل اسه تو براسه
 وصل کردن آمدی و یا براسه فصل کردن آمدی پس فرمود علماء قشری درین جا علو میکند صوفی
 نش این حال را می فهمد که چنین هم میشود میکند و باز سالیان را در جمع زود منع کرد و سخن دیگر بود یعنی طمع
 مال دنیا ارشاد شد سال تاریخ ابراهیم کوردی است **اللَّهُ أَنَا بَصْرُكَ فَكَفَىٰ بَصْرًا** یا ابراهیم
 باز فرمود سال تاریخ تولد امام مالک فرمود که **لَوْ كُنْتُ نَجْمًا لَهَدَيْتُ قَوْمًا** منافق آنحضرت عبد الاحد نقشبندی

نایب زینت الدین حاجد مسجود کسب علی القوی کن اهل یومہ ارشاد شد که بعض چیز در هر ملک میشود
 مثل خرد و سنگ بعض مخفاوی است بعضی بلا مثل جاموش در هند و مصر و بغداد و روم و حجاز و عجم یافته
 نمی شود همچنین قطب و شمشیر و کافیه در هر ملک است فرمود که علم حدیث از مدینه آورد و پدر من وقت
 رحلت از مدینه از او ستا و خود عرض کرد داد خوش شد که سر چه خوانده بودم فراموش کردم الا علم دین یعنی
 حدیث ارشاد شد و الدین حاجد مثل و الیه جناب رسول بود و قصاصه غزاد علی حضرت قاصد دارد چهارده
 ماه در حرمین بوده و شد کرده بعض جا او ستا و می فرمود معنی آن حدیث تو بفرما و در شده اجازت نوشته
 سند از من کرد اگر چه به از من است در جواب ساسی ارشاد شد هر جا نور که حلال است لعاب
 پس خورده و عرق او همه پاک است تا جلال نشود یعنی مردار خوار آن زمان مکیده است بی حس
 و مزه را سردر گاه و با هفت روز نباید خورد و در تذکره ارشاد شد که هر گاه حضرت علی در بازار کوفه میگذاشت
 کو دکانی میگفتند اشکم بزرگ اشکم بزرگ چون حضرت تقصص فرمود بے اعلی علم و اعلی اطلاق باز
 فرمود که چنانچه چهار سن آدم را ضروری است همچنین چهار درجه خلافت را شده بود عهده ابو بکر
 وقت کودکی که با وصفت ضعیف کمال نشو و نما بود و در عهده شیبان در وقت عثمان انطا که
 چیزه درست و چیزه نادر است و در عهده علی میری باز فرمود که صحابه کسے در سنده آمده و خلافت
 ولید بن مغیره در وقت عثمان صوبه دار کابل بود و قلعہ خیبر بنا کرده او است و محمد بن مسلم درین وقت فتح شده
 بود از اندلس تا کابل در طول و بنقدر در عرض و طوقه آنکه هر شهر سے و ملکی که در وقت خلفا فتح شده
 سوا اسلام در انجا راجع نیست گوئیم با هم طایفت دارند و جائیکه آنحضرت فتح کرده سوا ای اسلام نیست
 در جزیره عرب نام مشرک نیست و آنحضرت فرموده بود ترک را ترک نمایند تا شمارا نیاز از زمین اهل خطا
 و ظلم چنانچه غالب شد چون بیکر خان و غیر اینها اهل اسلام رسانید و دعوتش را تا آنکه شمارا نیاز از غلبه
 این قوم مقدس است ارشاد شد ملا جامی از فرزند ان امام محمد شیبانی است شیبان قوم عرب است
 چون میرد سے را و خطه خطه طیبی با ظهار کمال نقصان در صورت زلفیش آمده او سوره بود در
 رفتن زلفش چون قصد همراهی کرد برای تحفیش منع فرمود و عرض داشت که شاید اتفاق نشود

فرمود مصراع گردینے چو باسی پیش منی باز فرمود حال قلب تو خوش معلوم شود و شکر در
 لب بود خوشی موجب ترقی میشود عرفا سے تام العرفت کہ همیشه خشناسی بشاشی میمانند هر وقت ترقی
 در ترقی میمانند هریدی سوال کرد کہ بعضی علماء میگویند کہ ریش بر طریق عادت آنحضرت میباشد
 نہ بر سبیل عبادت فرمودند بلکه از بعضی احادیث حکم معلوم میگردد فرمود کہ خلوات یہود کنید یعنی ارسال
 نجیب و قصر شارب و نیز در خلعت انبیا آمدہ پس چنین فعل یا واجب باشد یا سنت سو کہ ہریدی
 پرسید کہ مقدار ریش چہ باشد ارشاد کرد کہ حال این نبوت رسیدہ حق زمین است لیکن بعضی مثل عبادتہ
 بن عباس کثرت از ریش بچہ میداشتند و باقی قصر میگردد ریش حضرت عمر و حضرت صدیق کرم
 ہز قبضہ بود در پیشہای حسنین طویل و دیگر ریش آنحضرت یک قبضہ بود آنحضرت و سنی طویل
 پہن ہر دور کہ سجای بودند قصر میفرمودند یا ارشاد فرمود کہ آنکہ مورچہ میکنند آن ہر خلق است
 آنقدر باید کہ بنیدہ ریش بندد ارشاد فرمود کہ از کفار کہ خرق عادت میشود چہ تو ان گفت
 ارشاد فرمود کہ خرق عادت شش قسم است اول معجزہ کہ بمقابلہ کفار خواہ از بنی خواہ از ولی چہ
 از آنحضرت یا از خواجہ معین الدین دویم کرامت از بنی یا از ولی سیدوم ارباص کہ پیش از نبوت
 صادر شود بلکہ از ولایت بلکہ پیش از وجود چہارم برای عامہ مومنین مثل اجابت دعا و غیرہ خوا
 زاد باشد یا فاسق پنجم آنکہ از کفار کہ بمقابلہ دعوی و قوی یا بد آنرا استدراج گویند یعنی در جہ بد چہ
 کشیدن جانب ضلالت اورا و تابعین اورا افضل منی تشاء و نیز ارشاد فرمود کہ چون خوب تامل
 کروم شاید در ان زمان سابق ازینہا استدراج میشد حالا سوای تلبیس واقع نمیشود مثل چہرے
 از دور یا اجارہ در طلبیدن از سخن بانتر یا گاہی از قدری صفائی ششم اہانت کہ
 مخالفت دعوی واقع شود چنانچہ مسلمہ کذاب را اکثر واقع شدہ خیاطی بنا بر او قبائی خوب بحث
 آورد خوش شدہ گفت بخواہ ہر چہ خواہی گفت یک چشم گل وارم دفع شود چون دست بر شمش
 مالہد کور شد ہریدی و شکر و اگر انکسین امر از نیکان صادر شود او را چہ باید گفت فرمود بنیبہ
 درین مہمن پارہ ذکر فقرے رسول شای دیگرہ بیان آمد فرمود از ایشان ملاقات ہا نباید کرد بسیار

که درت حاصل میشود بلکه ملاقات از نمود دنیا داران چندان مکند نسبت ارشاد شد کا بخیر
 آنچه نباید گفت چرا که پیش از بعثت حضرت علیه السلام بود و نیز ارشاد شد که چهل قرن میرسد
 چندان بی ثبوت رسیده در این نسک نیست یعنی چهل کس همان طلبیده بودند بخانه هر کس رفت
 و غزل هر یک گفته داوه آمد هر کس یا هم نزاع کردند چون معلوم شد هر جا بود بازار شاد شد که
 غزالیل بدست خود تمیز جمیع از روح بقول اعم میکنند و تو ابوالحسن سعی در تکمیل آن می نمایند بازار شاد
 شد که چهار دفتر هر یک ملک مقرب رشب برات عنایت میشود حضرت امیر ایل بر حکم می شود که در لوح
 محفوظ حوادث امسال را مطابق نمود هر کار ایبار کنان ایبار سپرد نمایند پس دفتر سوت مصائب
 امراض بقید شخص وقت حواله حضرت غزالیل و تابعان او شان میشود و دفتر رزق و بارش باران پدید
 شدن جوپ و غله و میوه با و نباتات بقید قطع و ملک بلکه شاخ و رزق هر کس حواله حضرت میکائیل
 و نوابجان ایشان میشود و دفتر شکست و فتح لشکر با و غلبه قومی بر قومی و تقسیم ولایات و خدات
 مثل طبیعت غوثیت و ابلیت و برداشتن عبادت عابدان و ذکر ذکران و قرائت تالیان حواله
 حضرت جبرئیل توابع ایشان میشود و دفتر تقیع ارواح حیوانی و انسانی و تقدیمات این کار مثل نکاح
 و ازدواج خواه بر وجه حلال باشد خواه حرام حواله حضرت اسرافیل بنمایند و اشدا علم بالصواب ارشاد
 شد که تاریخ تولد غوث الاعظم رضی الله عنه شعر سنینش کامل و عاشق تولد پادشاه
 و فالش دان تو معشوق الهی پادشاه در پالشد و شصت و دو هجری ارشاد شد که ماده تاریخ بخانه
 ولد فی صدق و عاش حمید اومات فی نور ارشاد شد تاریخ شروع حفظ قران شاه عالمگیر مورخی گفت
 سنقر آت فلا تفسد با تاریخ حفظ فی لوح محفوظ باز فرمود پادشاهی انگلستانی پوشیده تاریخ خواست
 شاعر گفت انگلستانی باز دیگر پوشید گفت دو انگلستانی ارشاد شد که تاریخ وفات حضرت محمد بن
 و حضرت قطب الدین که فاصله دو ماه رحلت فرمودند و آنچه جو یافته تاریخ تراویح خوانیدن حضرت
 و امیر ظله اشعار عبدالغفر آن خلعت خواندن فضل پادشاه کو کبیرت لطفت انزل ایاد شمول
 بود که بود که با شیر ایه کرد اینو بدل بد شنش حلول پادشاه قدسیان که تاریخ تو قبول

ماده تاریخ همین شهر اخیر است مریدان و کسبگونی بدن حافظ را این نمی خورد و کتاب
 آمده است ارشاد شد در کتاب دیده ام لیکن به تجربه ثابت شد و چنانچه محمد علی نامی مردی که
 چشم دیده خود نقل میکرد که در کبریا شاه و طه را به صورتی از آن طرف لاهور بر لب دریای چناب که کلان
 است در قبر بود مردمان بخت دریا انقباض کرده چنانچه در کفن یک لاش پیدا بود و دیگر سفید
 و لاشها سالم چون تفحص کردند در معانی بودند که بطهارت کمال تلاوت میکرد و دیگر چند آن
 مراعات منظور نمیداشتند بزرگی رسید که در غیر طهارت یعنی جنابت ضرورت چه حکم است مثل
 تعلیم صیانت ارشاد فرمود که درست خوانند الحمد لله گفته باز رساله همین گویند چنانچه زن حالی
 با دیگر کسی را چنان است با ارشاد فرمود که حضرت سید راجی جاید شاه که از پسران مآند و سلسله
 آثابان بزرگ شاهی میشود قریب شصت سال میشود بعد از آن نادر شاه در کابل مآند پور شاید بر مزار
 شریف نشان درخته شده بود از جنابت فوت بگذردین افتاد مردم شهر بلکه اطراف شهر جمع بودند
 دیدند که لاش مسلم است و کفن سفید و عجب تر آنکه لاش کلان شده و موسی سر هم نمونوده و عجب
 تر آنکه بر یک کفن رومال مسواک بر جانب دیگر تسبیح همه صحیح و مسلم این قصه را کرده نقل نمود
 اند چنانچه محمد نعمان صاحب ساکن بریلی پسر زاده سادات قطبی شقی و بزرگ در آن مجمع حاضر بود
 بلکه بعضی از فرزندان آن بزرگ را فاضی شده بودند ترک فرض کردند بهمانه این کرامت باز
 ارشاد شد حکما در مقدمه اما سیدان میگویند که در بدن هر که پید و گوشت کم باشد نمی آید خشک
 میشود و مردم مسلمان میگویند که کرامت الهیت چنانچه این خرق حاویست نقل حال صاحب لایل
 انجیرات هم چنین است بلکه پیشانی آن بزرگ کسی دست نهاده بود خون آلود گشت چو زنده و تمام
 بدن تر و تازه بود بلکه تمام صحرا فو تبو شد مردمان محسوس کردند این نقل هم تواتر ثابت شده بزرگی
 پس که حکم نماز سنت اول ظهر که سبب جماعت فوت شده حدیث ارشاد شد مستحب شود اگر خواند بهتر
 و الا خیر مگر در طریق ادا گفتگو است بعضی قبل دو رکعت سنت و بعضی بعد آن بخیر میکنند و هر یک
 وجهی لطیف بیان میسازد و میگوید که تا شوره آذانه نعت الله اقمه که در لفظ بزرگان می نویسند

راست نیست ارشاد شده که در پنج سوره که معمول بزرگان است ضحیت سه سوره از حدیث ثبوت رسیده پس برای قضای حاجت بعد صبح دویم اذاعت لوانته بعد شام یعنی شب حضرت فرمود که هر که با او مت کند فاقه نکند آباد و به تجربه هم رسیده مبارک بنی عشا قبل خضن در رابع عذاب لغز و توأم ناخفتنا که به نظر و هم بعد غیر خود از بدیه ثبوت رسیده بزرگی پرسید که گل اهل اسلام از چند سال در هندوستان خلافت خلفای عباسیه بین ایشان و ایدارسانی شان بسادات خوبی شان درین ضمن نصیب ملک هفت ظلم سلطنت هر یکی از پنج خاندان در هر یک از احوال علی اهل اسلام تا شمس الدین است که غلامان غلام محمود غزنوی داد پدرش از طرف ساداتیان و از طرف خلفای عباسیه فتوح اسلام قصه باز زنده باز آمدن محمود و ساختن مساجد غلبه ابد به بدقتن آورد رسید شدن صوبه ایران در مثل سید سالار و بعضی که است شمس الدین المصنح جعفر و عنایت الهی در بابی هم قادر شدنش بر کتیک مجرب بود دریافت که آن از شرف الدین بهروردی که محرم او بود میان فرمود و مریدی درین اثناء فرمود که چون شیا و بنفشه ظاهر اند و طهارت فقط در غم خود باید و در علم خدا ضرورت بس معونت چهره در حق او شد فرمود میشود انهم همان الهی است بار خفگی از جوان قبر چینی پرسید ارشاد فرمود که مجد الدین نامی بزرگند سابق از آبادی شهر در آنجا بود چهار فرزند دیگر که نام هر یک است که از فرزندان خواجبه معین الدین است فرمود شاید از فرزندان شان بوده باشد هر چند مردم در فرزندی آن با که در جمیع شهرت حساب کرده اند گفتگو میکنند دختر شاه جهان نامش بود که بسیار معتقد بود و جوهر گلویی خود را در آن حضرت سپانیده و این سجادگی غیر لغز کرده و سلسله نسب انهم درست است که در عقب حضرت شمیم نیست چنانچه خوبه خانوگوا ایاری بی شد از فرزند حضرت است عقیقه زنده شامی نامی صاحبزاده عقیقه قطب الدین هم بود لیکن عقیقه بنامند در ضمنی کرد و بار شریفی برای حضرت معین الدین یکی بنابر ملاقات قطب الدین بگیری بنابر فرمان جامی بنابر بقیه نزد پادشاه رفتن ایشان با پیچ خوردن است و در سکونت در بغداد خانان حضرت غوغاش الا عظم و در دست صحیح ملاقات شدن آن بزرگ سبب نبودن از شهر بقول ضعیف نشریفان در این بنا ملاقات فرق در عمر مرد بزرگ پنجاه چند سال هم قربت شان که مشهور است بیان فرمود بوقت سبب ضعیف فرزند قلعه یعنی آید گریاد است از شاه ابد فرزند بطن حضرت و با خود هم گاشت مریدی نمیکرد که تاریخ تولد حضرت گریاد باشد فرماید ارشاد فرمود که از آنجا که نام شده کتابهای این فرق به برادر خود او هم باز فرمود شعرا آنچه خوانده ایم فراموش کرده ایم که از آنجا که نام شده کتابهای این فرق باز فرمود شخصی از قرآن شریف نامی زنده بر آورده بود پیش شاه بسلامه حکیم مریدی عرض کرد که است ساد است است شاد فرمود عورتان که در تراویح امامت در وسط صفا شده شود جانیت گم و فرض کرده عالمی سوا که که نعلین بر سرش می شود فرمود به نزد خلیفه آمد شخصی مالک سخی حج او ای دیگر نظر لازم می آید لیکن حضرت تمام در جمیع ادب ارشاد شده که در وقت محمود چهار شایه بود عنصری سعیدی افسری فرود سخی عنصری حج شاه گفته است توان شاهی در دست جگهای بود و در کبر ساد سلمان پیغمی گویند در تامل و تسبیح الهی باقیست محمود در زمان او در جوانی شد که معصیت قوی برده برده هم گویند شرف الدین بوسیعی است ارشاد شده که حضرت چار مبارک که نسبت میدهد داده بود معلوم بنی بنی بنی از پیشتر بعد مرشدی تمیت سبب هزار دنیا خرید برای لغز و نیز موسی مبارک که باد شان رسیده نسبت کرده بود که در من بعد شخصی پرسید که قصه

غوثیه از تصنیف حضرت است ارشاد شده که کلام معلوم میشود غایب که از آن حضرت باشد مگر مضمون فیصد در مضمون البتة از آن حضرت مراد است
 گوید که این هم این است ارشاد فرموداری حضور کمال رسی و بعضی در کمال مخرج چنانچه حضرت خود شازین فصل دوم نیز که است و خرق و اکتفا و ایام
 توانه رسیده مگر حضرت غایت احمد زنده علی ارشاد شده که زنده علی یعنی سلطانی زکاتی ندارد و چهار صد گیس مصطفی سوریه انداخته بطور
 شکی بر او شده نیست می بردار شده که در مانده و چون خود با الهه بسیار پسند من باشد که زنده علی پسند شده چنانکه کتیر فاطمه مانده از شاه امام
 دیگر شرح طایفه پسندیده حضرت که هم از علم که حد میرسد و است از ارشاد فرمود که من هندی و بی غایت دانست نام سوگام ارشاد شده
 ملائکات نوشته اند که روزی حضرت در وقت نماز است ایسا وقت یعنی الصلوة همچنین سر چهار چوبی فرمود حضرت علی فرمود و تو منی
 و فدات العیت انقرتین یعنی رسول الله بالسیف مریدی عرض کرد که برای آنکه در آن ارشاد شده که در شرح چهارم بیاید هر روز در وقت نماز سفر
 آنحضرت اکثر روز دو غنچه بچشیده یکدو بار شسته اند چه شده چرا که روز عرض حال اند و سفر آنحضرت برای عبادت بی بود و نیز فرمود که مبارک است
 است من هر غنچه برای سفر شخصی برسد که نماز پس یعنی چکرم دار ارشاد شده غنچه یعنی نامه با تو ایبه سر غنچه چنانکه از نقطه جویست در مجوزان
 هر کات علی غنچه رضایه نیست فرمود و گفته است از آنکه کاسب هم چو طواف اقصای مکه است از بزرگی رسید که آنجا ارشاد شده بود که شش
 کس از غنچه و حدیث صحیح درست باشد ارشاد شده که بعضی از قرآن حاجی که فرمود با این با نشو و این القول الامم ظالم یعنی خدا دوست نمیدارد
 مونی گفته است کار را اگر کسی ظلم کرده شود بر او یا شخصی پس آنحضرت علی بد تجاره خواست فرمود بناید مگر بد است یعنی بدو همچنین شخصی برای
 سنگ خود از حضرت شوره نمود که از من سخن نگارن یکدم بهم آنحضرت فرمود معاوی بن سفیان نجه یعنی فضول خسر است دیگر گفت
 عورات بسیار مینزد که سانه بن زید را قبول کن همچنین حدیثات متبع کرده اند ارشاد شده جواب سالی المسبوق یعنی آنکه خدا
 فی حق آمده اول الصلوة فی حق الفرات یعنی غنچه که در چهارم فرض داخل نماز شد باید که یک کعبت یا سوره خوانده باشند باز
 یک کعبت یا سوره و یک کعبت عالی خوانده نشسته صلوة و غیره خوانده سلام بر ارشاد شده که ادب آنحضرت صلی علیه و سلم جانوران در حیات
 و سنگ زیا سیکر وند چنانچه در وقت نماز حاجت نیست بی طلبی نراغ موزه آنحضرت ار بود و مار را انداخته در جواب فاضلی ارشاد
 فرمود که در تمام ماه شعبان نخاج و شاری شش در است شنبه از آن وقت آنحضرت است شاید که ساتون هم بوده باشد باز از آنجا
 کلامت شنبات فرمود که در شب یا تو هم شعبان همه عشا قرین وصال بخانه بوده که نگاه جبرئیل آمده و گفت هر روز شب که
 و تقسیم برات یکساله است بر خیز و برای عبودگان مدفونان جنت بقیه در آنجا رفته و خاکن چنانچه آنحضرت همچنین کردند
 برای آن در تمام ماه شعبان است خواه نان و حلوا خواه هر چه خواهد مگر در هند که حلوا میاشند در ولایت بخارا و در تمام ماه
 و غیره میکنند لیکن نیست و هر چه فکر کرد که سبب عالی خواندن در رکعت چست ارشاد شده که اول حکم هر وقت دو رکعت
 بود و هم بقدر فرض و نهستندی باز چون در مدینه حکم رسید که هفتده خوانی برای فرق قدیم و لاحق است یا نه
 سوره و بی سوره شود چون عدد تر پسند است لهذا در مغرب یک زیاده شد در صبح بسبب حرارت طول دو
 ماند و نیز میگویند که از جهت تعیین اذان چهار بار استنباط چست رکعت کردند تا صبح قول اول است مگر صوفیه

معنی پائے دیگر درین امر فرموده اند چنانچه احوال نادرین حضرت شیخی در پاس فوقانی در سخنان
 بغیره بیان فرموده در جواب هر بیسے فرمود که عرب مورکلان را مورسیدیان گویند شاید همین
 مور باشد لیکن پاس هر دو باید اناس علی دین ملوکهم قول عقلا است شخصی عرصن کرد
 که هدایه میخوانم و تلویح و توحیح خوانده ام ارشاد فرمود سه چنان مطالعه روی تو کرده خراب
 که دل طال گرفت از مطول و تلویح - باز فرمود که روزی در مجلسی با عزا چتر میسرودند و نوا
 و فضل را هم بودند در این بیت میخواندند در کفر و قدوری از آن یافتند در این دن نسیمه عین است
 کتابی به درین نیست - درین اثنا از سه السلام علیکم و آداب کرد ارشاد فرمود و علیکم السلام -
 هر یک عرصن کرد عورات را هم جواب باین لفظ بود فرمود مضائقه نیست این حکم غیر محرم
 است اگر جوان اجنبی محل شهرت باشد ابتدا هرگز نباید والا است ما هم اگر کند باز فرمود از ابتدا
 جوانی وقت شباب از رقص و غیره ممنوعات تنفر طبیعی داشتیم چنانچه عورات و جوان همچو دیوار بنظر آید
 نگارند و امر بر خود بسیار ترسان بودم حالاً هم کی ازان با هم کی غیبت که البته استماع آن عرصن
 نماند حالاً خدایجات بخشیده چنانچه میبینی که بطور سه دفع بسیار هم اگر کسی قصد گفتن میکند
 دیگر ضرایب که حالاً هم ازان می ترسم بچرا و استماع دل از دست میرود باز فرمود از حضرت علیه السلام
 سوال کرد نکلی می برم گاه فرموده اند ارشاد شد آری دو بار و آن چه بود که در جوانی شنیدم که
 قصه خواندن خوش گو آید است بر غیب احبب قصه کردم ناگاه آواز مرا پیروز رقص بگوش رسید
 خواستم که نیرد یوار شسته شنیده را سه مقصد شوم بچرا نشستن خواب غلبه کرد چون چشم باز کردم صبح
 بود بار دیگر هم همین ماجرا پیش آمد ارشاد فرمود در قصه خود دروغ هم گفت است چه چرا که اکثر
 قصه زنان و مردان و عشق ایشان و کیفیت این امر بیان میشود پس بیفاده شد مخصوصاً
 بیلاف شان و استماع را در قابل ثبوت باز فرمود حضرت باقی باشد عزم کرد که تنها با شرم بر بیان را
 جواب دادند و گسسته را پس سر نهادند و گسسته را چنانچه فرستاده ام درین که غلیظه ایل و محققه فوی
 داشت اگر چه هم صاحب کمال بود اما کن تا بر زنده می باشد نوسه از طرفی می باشد سبب

جنت سے نواست کہ جد شود چاقص کعبه کہ چون در اکبر آباد رسید زیر دیوار سے بسبب گریا
نحست ناگاہ آنجا میں بود و این بیت سے سرودند سے تو خواہی آستین افشان دخواہی
امن اندکش **۴** تیس ہرگز نخواہد رفت از دیوان علوی پس جوشے و فروشے کردہ مراجعت
رد پیش سنج ہی بیت سے خواندوستی با سے کہ شیخ ہم در کنار گدفت ترک خلوت بالکل
نمودہ رست و شد کہ آنحضرت فرمود کہ خطوط را بعد نوشتن خاک آلودہ بایک کدو برائے
تجاج مطلب تاثیر سے وارد هر پد سے از حقیقت خطاب بی کہ مراد بی وغیرہ میگویند
پسیدار شاد شد در اصطلاح توران بی امیر را گویند و بعضے بیگ را ہم همین قرار میدهند
بعضے میگویند رفتہ رفتہ بیگ شد و بیگم ہم از همین اعتبار است میم تانیث اصطلاح خود در
یون اخل کرده اند در اصطلاح شان خان بادشاہ را میگویند اکثر بادشاہ خود را خان
میگویند نیز گے سوال کرد کہ حکم مسجد طوائفان فرمود یکسان است نیست طوائف خوب
و مال مہود احتمال خوبی دارد منہ از جایز شاید کہ ثوابنا مسجد نیاید مگر حکم مسجد بران خواهد شد
باز فرمود کہ موجب قاعدہ مقررہ کہ بارہا گفتہ ام مسجد مال منسوب نمی شود و مال حرام
مشکل زنا بطوہدین محل فرمود کہ امیر سے مخالف حضرت امیر مسجد از متصا ورہ ساخته بود حضرت
امیر چند بیت نوشته بودند مضمونش آنکہ شنیدہ ام کہ تو مسجد را از چنین مال ساخته چرا ازال
خود ساختی مشکل تو چنان کہ زرنے از اجرات زنا طعام بمساکین میدا و اہل عقل و تمیز گفتندش
از گئے تا کہ بی طعام مدہ کے را صاحبزادہ میان موسے صاحب سوال کردند در وقت حضرت
کہ ام خط بود ارشاد شد کہ خدا عقیلی ہمہ ہے نوشتند حضرت علی موجب خط کوفی شدند چنانچہ
ہر چہ نوشت آنحضرت نزد خود دام و قرآن شریف دستخط حضرت امام حسن علیہ السلام در مسجد
از خط کوفی تلیث موجبش شاید غلیل باشد از ان ثلث شد و از ثلث نسق شد و
از تملیث و چون ہر دورا با ہم کردندستحلیق شد سوائے یہ خطوط صناعتی مثل گلزار و سرو و ہفت
قلم در از او کہ کا گے نیستہ شاد شد کہ ...

بسیار خوب صورت است ارشاد فرمود یقیناً قرآن نوشته حضرت عثمان در مدینه
 موجود است بلا شبهه و شک خون شهادت شان هم در آن موجود فرمود کاتب در صحایف
 امین علی و عثمان بودند در خلفا شاعر سه بودند علی و ابوبکر و عمر گاهی ماهی مگر عثمان در فخر خند
 میگوید گاهی شکر گفتند ام و غنا نکرده ام و ذکر خود را از روز بیعت سس نکرده ام پس
 در توصیف عثمان فرمود در وقت شهادت خود ششس هزار غلام با سلاح را بر سر خود جنگ بودند
 فرمودند هر که از شما سلاح اندازد آزاد کردم و از دیگره بجا نماند استعد بودند فرمود که من ستم نمی خواهم که
 سیف بر سر گویان کشم بعد توصیف صبر و ثبات عثمان و عدم قصد ایدان که گویان و پاس
 کل بیان فرموده فرمود این بزرگان هر ایک آفتاب دور کمال نماند خود یکتا بوده اند سبحان الله
 سبحان الله باز فرمود عثمان همه را منع کرده خود مستثنی اول تلاوت شد و سر خود برانید و اوست نکرد
 ارشاد فرمود که قدم بوسی اولیاد فرارشان آمده است و مکروه نیست پیش آنحضرت هم کرده اند
 اینقدر تعظیم دلی و مادر و پدر درست است اسف درین اثنا بزرگه از هر یک که پرسید که تقریر است
 وجود تمام شد گفت مثل آنها که از آن برآمد مطلب تواند شد مگر تقریر آن زبان مبارک
 منظور است نشود ارشاد شد که رشید الدین خان در جواب مولوی عبدالحکیم منکر و حد
 وجود چیز بجهنی او گفته بنده نوشته آن را نقل باید گرفت و من هم مختصری عند الفرح است
 خواهم نویساند بازان بزرگ گفت خلاف مجرب خواهد شد فرمود باید فهمید که اتباع پیروسلوک
 و ذکر و افکار باید در معارف مکشوفات خود است اگر چه پندین باشد مجرب و هم خلاف پیران خود با
 حال آنکه حضرت باقی باشد و عبد الله احرار و غیره اکابر وجودی بخصت بودند و نیز غوث الاعظم که پیر
 ماست جنلی ما حنفی و معین الدین پیر ما شافعی و قاضی الدین حنفی بازان بزرگ پیر سید
 که حضرت نقش بن چه مذہب داشت ارشاد فرمود که بزرگان طریق کسی بضرحت تقریر بن معنی
 فرموده مگر باشاره و در قرآن و حدیث هم باشاره آورده چنانچه در صحیح ترمذی خوانده باشند
 که فرموده اگر مثل رسنی از بالاسک آسمان اندازند در زمین مسقطی منضم هم بر زمین خواهد افتاد

باز فرمود که سخن دیگر هست که بسیار کترے نہیں یعنی تجلی الہی را کہ براولیا پیشود و در ہنگام بعض
 اوقات ہمیں خود را سبک بیفتد مثل حضرت علی کہ فرمودہ میں کشتی نوحی را تسکین دادہ بودم و میں
 باعث قیامت ام و من زندہ غیر میر بندہ ام یا بزرگان دیگر کہ در خویشتن تجلی الہی من بینہ مثل
 موسیٰ کہ در فاروید یا مثل آن حضرت کہ دست من بردست بیعت کنندگان یا تو نوری سنگ
 ہا را خدا زودہ فی الواقعی یکشت سنگ چشم ہزار کس کو رنے توانستہ کرد و حضرت عثمان
 را ہمیں معلوم شد کہ دستیکہ بدست خدا رسیدہ چہ اس ذکر کنند طوریکہ یکہ کونہ
 آب از دریا آرد و چو تیکہ قید سبب و جدای دریا آب را ملاحظہ نماید بے تامل خواہد گفت منم کہ در
 من کشتی میرود و من در با ام و من در کبر باد ہستم و من در سارنگ پور بودم غرضیکہ اینچنین
 میگویند و این را تجلیات گویند و وجودی و شہودی ہمہ قابل این تجلیات ہستند
 مانند اینکه این حال را اسما در نفس الامر دہر شے ہست یا نہ این تحقیق دیگر است و چون نیک
 تامل کروم غرض ہم موقوف ہر تحقیق این امر در نفس الامر نیست غرض را نہی سزاگاہت
 کہ تجلیات الہی شود اگر نشود ولی نشد و چون ضعف بسیار بود وین تقریر چہرہ آن حضرت
 برافروخت ہم تقویت زور میفرمود درین اثنا آن بزرگ التماس کرد کہ بندہ را واردی دست
 کہ سے بیغم تمام عالم یک نور شدہ و باز از ان نور سگت خنجر پرورگا و آدم شدہ روز سے بیغم
 کہ من سے گویم یک کہہ سال یا خدا یعنی نزد خدا نشست بودم و پنجاہ ہزار سال در آنجا بودم باز
 چون چشم باز کردم ناہیج بود فرمود مقدمہ توحید است ہمچنین میشود این آنا کے خود را کم
 میکند اشارہ بظرف خود کہ سے کرد و حالاً بطرف خدا میکند مرید سے عمر صحن کرد کہ در جواب
 سوالات حضرت تحقیق مسد نفس الامر وحدت وجود فرمودہ اند جانکے تقریر صاحب
 شدت مختصر نفس المسدہ باید فرمود کہ ہما سے متابعان حضرت کا فیست احتیاج لائل
 عقلی و نقلی و اثبات حج سے باید فرمود و تحقیق حضرت موافق ہمہ خواہد بود فرمود انشا اللہ خواہم
 نویسانبہ شخصے در خواہست دفع بیماری بادشاہ وقت کردار شاد شد کہ یک ہر نر

شیخ الاعضاء زیادہ از یک سال بھر لگے کہ باشد دوسرے دو گوش او پیگذاشته بعد غسل
دو کس با یک کسے سورہ یسین خواندہ قریب بروقت مشب بطوریکہ در میان مریض در وقت
نگذرد و بستر صبح بنیت عزم نفسے بنام خدا فرج کند شفا خواهد شد شہت حصہ سرو چہار
پنج حصہ دل یک حصہ ابنی باقی حصہ کردہ تقسیم کنین پوست یک حصہ با یک فلوس
طہ جلال الدین دوانی سے درخانتناہ و مدد گشتیم ہے۔ انصاف کہ در پردہ ندیدیم کسے۔
دیدیم بے یہودہ گوئی چند سے + مانع بشدہ از دوست بہانگ جزی سے + حضرت علی اللہ
سے در صحبت اہل دل رسیدیم ہے۔ بس وروینرہ کنان زماہر کسے یک نفسے
از چشم آب زندگانی قد سے۔ وراثت وادی مقدس قیسے۔ در تعریف
تشریف برون و الدما خود و بدگفتن صاحبزادہ در حق شیخ آدم بنوزونار امنی شان سے
شخصے بخوردہ گیری ما عجزان فتاد۔ زبان زد کہ در طریقہ مجزوم ادیم۔ گفتیم کہ حضرت
راست گویم زماہر پنج۔ تو آدمی نبودی و ما آدمی شدیم۔ صاحبزادہ کلام نواب را برائے
بسم اللہ آوردند آنحضرت اول کلمہ گوئیدہ از اول اقرار خوانیدہ مبارک باد گفت درین اثنا
ذکر نواب روشن الہ را۔ پیر پرستے شان بہمان آد فرمود مقبرہ شان را کہ قریب قدم حضرت
است من خود دیدہ ام کہ بخط زترین بر غلاف قبر اللہ محمد و بہسکہ نوشتہ بودند حسب کہ
ارشا فرمود کہ درین زمان احتیاج از کتاب مناہی برائے ملاستے شدن نیست جز
کنایست گیر و ملاستے شدہ شخصے از ذبح نمودن بز و غیرہ بنام بزرگے سوال کرد شاہ
فرمود کہ ممنوع است ذبح بنام خدا کردہ گوشت تقسیم کردہ ثواب تقسیم گوشت بز و بزگ
نذکرند و سوال سے ہنگام بقر عید قربانی از طرف بزرگ ہرگز بنام کسے ذبح نباید کرد ارشاد
حسد کہ نہد کس معہ فرعون معہ مال و متاع با نکل بدعا کے موسیٰ غرت شدند ہر چند
تو نہا سیکر و موسیٰ پذیر نہ نمود حق سبحانہ تعالیٰ با موسیٰ گفت کہ تو سخت سخت دلی کہ چندین
اجا شتخ شیخ نکردی اگر با من چہا رہم آن تضرع سیکر و صے بخشیم مرید کے عرصن کرد

که آن حضرت عقیده خود خود کرده بود فرمود ثابت نیست مشهور کرده اند اگر کسی خود کند از طرف آن
 خود نماید شاید که ثواب بر او برسد ^{شخصی} سوال کرد که نخته نو مسلم بالغ باید کرد یا نه ارشاد
 فرمود حنفیه منع میکنند بدلیل آنکه نخته با سنت میدانند دست ز عورت فرزن و شافعیه نخته را
 فرزن میدانند پس در استجوز میکند در متاخر حنفیه بنا بر مسامحت جائیکه خوف اتداء باشد ^{مستجاب}
 جائز است ^{شخصی} از لباس عربی پرسید فرمود حالاً تا همین پایجامه و غیره می پوشند
 سابق البتة بند می پوشیدند ^{شخصی} پرسید که سن عورت کفم فقد عرفت که به حدیث صحیح است
 فرمود در کتاب صوفیه دیدم باز آنکس سوال از معنی این فرمود ارشاد است اما این وقت ضعف
 غالب است باز فرمود قدری سپاس خاطر شما بگویم از آن قیاس نمائید یعنی چنانچه روح شما
 بچک بدن نیست و همه جا هست همچنین احوال در همه جا است و میرا از همه سپاسه که تو در هیچ مکان
 نمکاسه ز تو خالی - اگر آنقدر هم نداند البتة مفارقتی نه شناخته باشد ^{شخصی} پرسید
 که حدیث انا احمد بلا میم و آنا عرب بلا عین فرمود این در کتاب صوفیان معتد نام گفته
 و تفسیر نیست باز ^{شخصی} از معنی سخن اقرب الی الله من قبل الوری سوال کرد فرمود علما قرب
 علمی صوفیه قرب وجودی میگویند و همچنین جایجا در قرآن آمده ^{شخصی} از شان مجاهده پرسید
 ارشاد شد شانه غیلم است یعنی چهار چیز است - شیطان - نفس و خلق و دنیا
 این همه باید جنگید هر چه از روزه و نماز و زکات و خطایض مناسبت وقت و اندام آرد بسکن
 بالکل تباه هم نشود چنانچه بر ایم ادیم بر اسے دفع غصه ادیم را حکم کرد که برائے اسپادانه
 ولیه باشد بعد یک سال امتحان کند که طمانچه بر ولایت از دست کسی زد تا آخر گفت از
 قصه شاه مدار پرسیدند ارشاد فرمود که طیفور شای - نزرگے بود که بدیع الدین مدار را
 از دین یهودی مسلمان ساخته بودند شجره لیثان بجز واسطه تا عبداللہ نشان بردار میرسد
 از او شان بعد یق اکبر میکن کار مدار تمام نشده بود بطالب آنحضرت در مدینه رفت و از آنجا از
 نجف و کربلا و فایده با برداشته حکم شریف به پند آمد و در کالیپه بود و با هندوان هم صحبت

پس آنچه در سے با جوگی خلوت داشتند که بادشاه بنابر مذاقات آمد شاه مدار متوجه عالین نشد
 بادشاه غصه کرده برخاسته رفت و از ملک خود بدر کرد شاه از آنجا عبور کرده تصرف بحال
 بادشاه کرد که آبله با پدید آمدن سوزش آفت او مردمان صلاح دادند که رجوع بشاه نمایند
 بادشاه غیرت کرده نزد شاه نیامد مگر نزد سراج الدین سوخته که پیرشش او را لقب داده بودند
 سوخته عشق ظیفه نصیر الدین جلیغ دلی رفت او شان کرت خود عنایت فرمود و در دفع سوء همیشگی
 سراج الدین ناراض شده گفت در ادلا تو دلی نشود سوخته او نشان گفتند سلسله تو بر باد شود و
 بد راه گرد و بعد از آن برخاسته - که نه و از آنجا که پور استقامت کرد شخصی پرسید که در
 وقت نسبت چیز سے فرستاده بود حالا نسبت سو قوف شد باز سے طلب حکم چیست فرمود
 که اگر نیست شادی کردن داد و واپس خواهد شد اگر نیست نسبت داد و آنچه بچرخ شد
 باقی واپس دهند از قسم نقد و زیور و اگر لبطور میدی و غیره که بعد نسبت میدهند هرگز
 نخواهند از شاد اول که سایه سے اقتضات و مهفت مرتبه زیاد سے افتد
 همچنین درین ملک نعم قدم سے ماند باز تکلوت آیت التم الی ربک کیف بدانظن فرمود
 ارشاد کرد بغیر خدا در جهان چیز نیست - بے نشانست که و نام و نشان
چیز سے نیست - باز فرمود این سخن مطابق حدیث است آنحضرت فرموده است که صدق
تو سے که عرب گفته قول نبی است جائے که گفته ألا کل شیء ما خلا اللہ باطل و دین اثنان مذکور
سخن اقرب الیہ من جبل الوریة و علی العرش استوی و حدیث بسط علی اللہ و اینما کتم -
 در پیش شد عالمه موافق ظاهر چیز سے تاویل کرد آنحضرت فرمود که لفظ اینما کتم و سخن اقرب
الیہ بسط علی اللہ را خیال باید کرد و علم و غیره را باید فهمید باز فرمود نزد علی سے ظاهر و باطن
بچ اشکالے نیست هر جا ظهورات است همیشه گاهمین آدمی است که واجب القتل و
واجب التعظیم و در دیار و چو کب در چنانچه انسان در افراد خود موجود است یعنی مرتبه از مرتبه
است که انسان من حیث ان انیت هر جا موجود است و فی نفس موجود نیست جسم هر جا

موجود است عرس هم جسم و فرس هم جسم و عطر هم نجاست هم اینها گفته اند اگر سرت
 مرتبه کنی زینتی پسند است کرده اند اطلاق لفظ القدر بر کسی نباید کرد که نام مرتبه جامع است هر
 نبی امین باست ارشاد فرمود که عبادت هر کس نباید کرد و بجهت انداز بیان فرمود که در هر شیخ
 ذیجول شکست ثبوت یقین پیدا کند دانستند که بحقیقت و یکی که موجود نیست و فرق مرتبه
 ضرورت است و چیز بر آن هر جا چنانچه تجلی خاص بر عرش و بر پاک باید نمود و فیل ناپاک
 نباید خورد و تفریبی ارشاد شد که در وصایای و معمولات بگرام گویند که روز بارش
 روز عیش و طرب و نواهی آن بود در روز آفتاب روز در بار عام و روز ابرو به بارش روز شکار
 و روز نواهی شد بدو روز نوم مقرر کرده بود باز فرمود باز فرمود در روز نوم است مردان
 جمع شده عزم کردند که حالا بهیچ بزرگ در تمام دنیا نیاستند و اولیای امر لازم است
 چنانچه حضرت را بست و در من میباشند و نیز گفتند که در حضرت نظام الدین اولیا نوشته اند
 که چنان مشهور شد که حالش در کتب ولایت نوشته اند از فضل الهی در روم و شام و
 مغرب و بلخ و بخارا و سمرقند و دمشق و مکه و مدینه و مصر و عراق و بغداد و فرنگ نام حضرت مشهور
 و در کتب باست حضرت تواضع میفرمود و درین اثنا ناگاه قصه در فیضیاب شدن ارشاد فرمود
 که در وقت محضر شاه بادشاه بست دو بزرگ صاحب ارشاد از هر خانواده در دلی بودند و این
 چنین اتفاق کم میشد چنانچه سجد ایثار شاه دوست محکم قادری بود روزی بر رسیدند
 که سلسله شکام است گفت هر چند مریم و ارشاد تلقین یافته ام لیکن اصل نیست که خدا
 بیک خر موزه خریدم و آن چنان است که روزی بنا بر ملازمت سلطان که ملازم بودم
 رفته بودم دو پیر و دو ستم گار حضرت شدم از صراحی دار آب طلبیم نبود از سقه و غیره هم هم
 قریب هلاکت بودم ناگاه قریب اجیری دروازه از سقاسک ملاقی گشتم یک کتوره آب کشیدند
 یک خر موزه فروخت میشد دستیاب شد میخواستم که بنوشم ساسک بلجاست تمام باطن
 تشنگی خود طلبید هر چند نفس میخواست لیکن غلبه کردم و او هم چون آتکس شروع نوشیدن نمود

ختنک و سرور و تجلی الهی در نفس خود می یافتیم آنکه بعد چند سئ ترک دنیا کردم اصل پنج زمین است
 مابعد همه طفیلی این امر آنچه شد کردم باز فرمود هر کس که قصد چیرے میکند و سجد تمام میطلبد البته
 سے باید مریدے عرض کرد که این حدیث است فرمود در مثل آمده و نیز فرمود که من فرج
 بابا و فرج نیز همچین است هر که دوید گرفت زهر که دید که گرفت کار قسمت است و در تذکره ارشاد
 شد سے تا چشم تو دیدیم ز دل دست کشیدیم - ماطاقت تہا رو بہا رنداریم - در ذکر امر و
 پرستے مرزا مظہر جانجآن دو چہ تسمیہ شان و خوشگوشے و خوشخوشے و تازک مزاجی ارشاد
 شد کہ حدیثان بجان خدمت کار عالمگیر بادشاہ بود ہنگام تولد شان موافق معمول است دعا
 نام کرد فرمود کہ تو جانے فرزند تو جانجآن با شد روز سے فرمود کہ حال ادارہ ضرب اما رو خانقا
 فخر الدین شدیم توڈ ایگے یعنی ما از کار فقیم دین اشراف بزرگے از بیت اللہ آمدہ قدسوس کردہ
 زمزم نیاز نمود از چہار پانی بنا بر تعظیم آب فرود آمدہ استاد شدہ بعد و ہائے قدرے نوشی
 فرمودہ ہیرے داد و دیگر حاضران مجھے تبرک داد بزرگے فرمود کہ آب زمزم قدرے شوریت
 دارد این آب شیرین است شاید بسیار آسیرش کردہ انداز شد فرمودہ معتقد فائبان
 در حق ما ہر آیکہ بان نام با شد زمزم خواہد بود یعنی ثواب آن خواہم یافت باز ارشاد شد کہ
 حدیث صحیح آمدہ کہ آب زمزم بہر نیت یکہ بنوشد اسید کہ حصول بر طاب است و ہر کہ آب زمزم شک
 سیر بنوشد آتش دوزخ برود کار نخواہد کرد و بعضے تجربہ کاران سے گویند و سے نویس کہ آب زمزم
 قریب کنارہ سے آید و نیز فرمودہ کہ جانوران پرندہ از بالا کے سقف حرم سکنے پرند و نیز درنگار
 آہو کہ داخل حرم شد پس سے گزارند و باز میگردد مریدے عرض کرد کہ امام خرق عادی
 مستم در اہل اسلام است فرمود در گہ شریفہ مرض جذام نمیشود گاہے نشدہ و نخواہد شد ارشاد
 فرمود کہ بیت المقدس ہم سعلق بود میگویند بادشاہے بنا بر مصالحت کہ بعضے زمانہ وضع
 از بہت خوف میشد دیوار کردہ باز فرمود تعظیم مکہ و بیت المقدس ننوہ نمود ان ہم اسد
 یکسر داد ہر سلسلہ میگویند باز ذکر تعظیم اماکن بیان آمدہ شخصے گفت کویہ شاہ مردان کرد کہ

بدان گفته اند که سه هر کجا نام اوست قبر با نم - عاشقان را چه کار با تحقیق - و نه بود اگر
 زفته عشق شود شاید جانها را بشود الا مرد و ششیا را امر تحقیق ضرورت است خصوصاً احتمال هم تبا^{شده}
 ارشاد شد روشنی سوائی غرض بر قبر نباید کرد و مسجد نباید ساخت ارشاد شد
 که دو ماه میشود که تبار زیارت سلطان المشایخ زفته بودم عجب کیفیت بود که با فرا میر میسر است
 لیکن مرا ظلمت نشد متوجه آن نبودم باز که سجده کرد و ظلمت آن اثر کرد که از پنج شاه
 مردان پرسید ارشاد کرد در پنج قبری با صدوقی بنام شاه مردان نهادند
 حال آنکه آنجا انحضرت نرسیده و گرامت بسیار مثل ابرصد دلمه دفع برص و غیره امراض
 میشود و قصه من پنجه حسین سفیده ام که در وقت عالمگیر یا امیر کس سفیحه مجتمع شده گفتند
 مرده مافتن در قبور سنجان میشوند قبور سے باید ساخت که مدفن شیعه باشد چنانچه
 پنجه کهنه مثل قدم شریف که در صحت آن هم گفتگو است در نجاهند ازین جا این قصه
 بعد سه ماه بموجب یاد خود که با عثماد آن سفیدی گذاشته بودم آن شسته ام چون خبر
 عالمگیر رسید از کن تقید خراب ساختن آن مکان نوشت چنانچه خراب کردند باز بعد
 مردن عالمگیر و حتی سلطنت آن سگ با سنگ دیگر در آنجا نهادند رفته رفته قبرگاه شیعیان
 بیگانهات و غیره مکان ساختند تا در عهد مرزا نجف خان و غیره کمال رونق گرفت حالاً از زیارت^{گاه}
 عوام خلایق خصوصاً شیعه شده است بسیار هجوم و میل میشود و ندور و فتوح است
 و مجادین شده اند رونق بزرگی که طلب عابران حاجات کرده بود ارشاد شد که
 با دعای منم اختیار بدست مختار است مثل آنها نیم گفته اند سه روگرد جهان بگرد
 پابلکن - گره چو منی - یابی با نابلد کن - چیل صبح با خلاص بیا برد ما - کز کار تو بر نیاید
 ز ما گاکین - این مقوله حضرت بجا والدین نقشبند است فرمود چه روز است در جواب
 ارشاد فرمود که گریهن سه یا مرده سه سال تمام شود گوستان و حیض نشده و برآمده نماز
 و روزه فرض میشود در جواب سائله دیگر فرمود که اگر امام رابع از خاستن و نشستن بله آن

با حرکت ثویه دست کرد نماز رفت اگر سبحان الله شماره با انگشت کرد نماز دست است و دیگر
 فرمود که شیخ علی خزین را تعصب با مردم هستند در مقدمه مذمب بسیار بود و نامش را
 لاکه طوائف ملوک بود و نادر شاه شاه آبخارا کشت این گریخته آمد بعضی گویند که خزان
 آبخارا بستش بود و بعضی معتقد دست عیاشی فی الواقع خرمج امیرانه داشت و از کسب پندار
 نمیگرفت مردم است خصوصاً سراج الدین آندو توبه العالیان در طعنه و تحقیرش نوشته
 بعضی جا محض تعصب است قدری عربیت هم داشت و فارسی درست میدانست در آن
 هنگام که بهی آندو حویلی گزیده بود در آن تقریب بود بدستور فقرات آنهاست پیران صبح
 خواند که روزی صاحب خانه تفتیش نیریت حویلی و غیره کرد گفت تمام آرام است مگر این
 تذکره الاولیاء از دروازه بردارید و نیز مرزا گزای و غیره شعرا جمع شده آمده بود شعرا با این
 و تخمین با با هم میکردند بر مزاج نازکش گران باز بر جا سته رفتن شان با او و بگردد
 که شنیده بودم درین دوا که میشود چنانچه بر حویلی من امروز آنگاه افتاده بود بخیلی غریب کرد
 که در شجره حضرت نام من دیگر نوشته مردم دیگر میگویی فرمود این چنین میشود و تغییر می
 بکه نامهاست دیگر می نهند چنانچه بنده را غورات سینه میگفتند و همیشه آنکه در شب بسپنج
 رمضان وقت سحر توله سفینه بودم چون والدین را کوک بسیار مرده بودند مگر برائے سر
 آرزو کمال بود در آن هنگام بزرگان بسیار و اولیا بسیار از یاران والد ماجد مثل شاه
 محمد عاشق و مولوی نور محمد و غیره معتکف مسجد هدایه بودند پس ما را غسل داده در محراب
 انداختند گویا نزد خدا کردند پس بزرگان ما را قبول کرده از طرف خدا انعام کردند ارشاد
 شد که بجهت ضرورتی در تقرب شادی بر فیل سوار شده ام و الا اتفاق نیفتاد و من
 مختلف کشیدم و آخر پیاده شدم ارشاد شد که بچو فیل فطن و زیرک و بزرگ دنیا
 جانور میشود و چه درین ملک چه در ملک دیگر مگر عقا و غیره در قصداش ارشاد کرد که در زیبا
 سابق در عهد ما فیله پالی بود که با خیال آشنائی داشت روزی پارچه پاره

میدوخت چون نیل بالطبع از پارچه لری میخفتی وارد دست خود را و مبدم آنسو می انداخت خیاط از
 وزن می زد چون از دریا مراجعت کرد قریب به کاش رسید آبی که آورده بود بجانمش
 انداخت که پارچه با نگرگشت درزی اقرار کرد که جرم من بود و نیز ارشاد شد که تریب عهد
 من نیلیان بادشاه بود و بادشاه خواست که کسی دیگر نتواند کوشش که خورد بود و نیل بسیار
 رنگ و بهتر جوان گشت نیل با شمع این خبر بدستی و شوخی آغاز کرد و سواری نمیداد و آب چاره
 نمی خورد و هم قیل بانان حیران شده عمر من بیادشاه کردند بادشاه حیران بود که ناگاه زیر
 قلیچه دانست و هر که طفل نیلیان قدیم را بر بند چنان کردند نام شد بروفا و خطن او آفرینها کردند
 در جواب سالک ارشاد شد که قصب الجیب یعنی نلو که دران فرمان بادشاه را سمع بر
 بدست درسم بود که بر سر سینه می بر بند بگردیدن صوبه داران و غیره تعظیم میکردند و در ولایت
 بی بی بی بر گریبان می سازند پس دران انداخته می بر بند ارشاد شد که اگر تمام
 ملان در نماز نشود و شنیدن قران نمیشود اگر چه یک آیت هم باشد و در ضمن باد مینر نباید
 رسانید و نفل بدندان نیست تعریف خواندن قران مولوی قادری عبدالقادر و در ذکر
 و ترویج و تسبیحات شان در خلال محافل بارها فرموده که مال مرتبه تعریف نمود و در ذکر خراج اهل
 دینی ارشاد شد که بنیاز قمر الدین خان عورات غسل اخیر از گلاب میکردند و بخانه دیگر خواب سب
 صدر رویه راه روز گل و پان برائے عورات میرفت شخصی عرض کرد که با وجود استعداد این
 امر من متضاده قویه پوشش و حواس حضور بجاست این قوت کلیه است کار بیشتر نیست ارشاد
 فرمود که مشهور است و به تجربه آمده که خادم علم حدیث را اگر چه سن از صد تجاوز کند خرافت
 نمیشود و حواس بر جای باشد و بنده را از خودی همین کار مانده پس تعبیر حقیق خواب فرموده
 صریح عرض کرد که تعبیر خواب ارشاد میشود و یا امتیاز خواب هم باشد فرمود آری
 بنده را مفهوم میگردد سه قسم خواب را تعبیر نیست چنانچه خواب حادث یعنی آنچه کسب میکند
 و مزاج مثل غلبه حرارت و برودت و غلبه شیطانی که تخویف میکند پس فرمود فرق و امتیاز خوابها

دشوار است چنانچه آنحضرت تعبیر خوابیکه صحابه دیده بود که گویا سر مارا بریده اند و می غلطند
 حضرت فرمود شیطان نیست که ترا بر سرانند که دیدن تعلق از سر است چون سر نماز چگونه دید
 بعضی گفته اند که خواب موخوش بود آنحضرت پس تعبیر فرمود و آنهمه واقعه حضرت بود که سر است
 بود خواب قابل تعبیر و با آن غیبی که اسمیل نام عمر شسته است ملک النبیام که آنچه
 شد نیست حکم خدا بیشتر می نماید سایر هم به مانند این است و دیگر رویا که ملک آنکه در
 افعال خیر مثل حج و عبادت و وضو غسل بیشتر میکند معتاد باشد چنانچه وضو برد یا قرآن در
 کعبه یا محافل پس علی بن اسیوم روایت دیدن و شنیدن زیارت شاه شمر که کردن چهار
 رویا که الهی یعنی کشش قلب با جسم به متوسل جمل چنانچه انبیا را همین است باشد
 فرشته را مدخل نه آنحضرت را همین اکثریست وقت سیان رویا می الهی و غیبی بلکه جمیع
 سخت امورات مشکل است کله به بصورت بد چیر متکرر است بنیاند چنانچه خواب زبیده
 خاتون و تعبیر امام اعظم در مقدمه نه چنانچه در مکثه سبحان الله قصه عجیب نوشته اند
 که در وقت امام جعفر صادق شخصی از سفر آمده قریب شهر فرمود آمد شب در خواب دید که گویا
 دو غنم بر فرسخ زلفش پیچک متخوش شده قصد طلاق کرد پس از امام پرسید آنحضرت
 فرمود بسبب خبر آمدن تو از مقر امن موئے زبانه برید فرمود عکس آن در وقت
 فرخ خیر قریب آمدن شخصی در خواب دید که بر تخت سوارم و ضلع غیره اسباب همراه است از حاکم
 تقسیم خدایات میکرد و ملک با حبابه بخشید و منتظر آن روز بود که ناگاه روز سه شنبه
 که بطور معمول شکار بود آمده حکم طیاری کرده خوش خوش رفت با جد شریف هم گفته بود ایشان
 حقیقت امر میدانتند اگر چنانچه تعبیر سلطنت داده بودند عند المراجعت چنان اتفاق
 شد که در بازار از اسپ افتاد و پایش شکست و پیش رو کرد و کله با باور سید هنگام
 برپاستد باد شاه عنقریب سید سید گفت فلان منصب دار را این حادثه شد تخت
 راستاده کرده به شهنشاه فرمود بر دارند تخت از دوکان گرفته پیشش شاه و فرج

تا قلعه بردند از شاد شد بنمایند همچنین غلطی افتد پس فرمود که سلطان علاء الدین
 بنجمن خیر و اندک آب بسیار خواهد بارید و طوفان عظیم خواهد شد چنانکه برکنگه باد شاهی
 خواهد رفت باد شاه متحیر شده بسبب جرات فرموده بنجمن را قید در اندازند هزار کی از شهر
 بر کوه نرود چنانچه بروز موعود منتظر بودند که ناگاه ابر و باد پیش آمد و اندک بارید و بر طرف شد
 باد شاه از بنجمن پرسید که ساعت گذشت گفت آری و نیز گفتند که کشتی برکنگه روان
 معلوم میشود چون دریافتند شگ از کنگه خم شده بود و پوست با دام بران افتاده بود و مو
 مع کاسه در دست دران با دام و بر آب جمع گشته بود کشتی منگردد معلوم کردند که این باعث
 غلطی بنجمن شد و نیز فرمود که سلطان محمود را با بنجمن سروکار میده بود و ابوالشیر منجم را
 علم کرد که هر جا که یابند کشتی چنانچه گویند نیز آنکه خود رفت و گفت او که بی را سرنگون
 کرده برکنگی آب پر کرده بند و بر آن نشاند چون مرد شاه بنا بر شمس رفتند یافتند
 آنرا شش از بنجمن خصوصاً از ابوالحسن و غیره پرسید کجاست بعد دریافت عرض کردند
 که جانب جنوب است در شهر مس که گرد او آب است و دران مناره ایست آهنی بران
 مناره نشسته است باد شاه دانست که حرام زاده ایست جلای خواهد بود پس منادی امن
 کرد حاضر شد و قصد خود باز گفت هر یک گفت چون در نجوم حکما آثار ظاهر میشود چرا
 آم کم عقل معتقد نگردد و فرمودید اعتقاد سے اہل اسلام از انکار نیست فرمود که ما را ہم اینقدر
 اعتقاد از نجوم است چنانچه از بعضی قارورہ بعضی حالات بمن معلوم میگردد همچنین از بعضی
 علامات و قواعد نجوم حال حادثات معلوم میشود این با علامات اندامیہات نیست اگر
 ندانیمخواہ بظہور سے آرد والا لا ذکر تاثیرات نجوم ہم است مثل تاثیراتش و غیره اشیا باشد
 شخصے آرد و آمده در میان سخن عرض کرد کہ حضرت قطب زمانہ انداز شاد است مستغنی از شاد است
 فرمود از همین جهت زمانہ خراب است کہ همچون قطب انداز فرمود حضرت بہا الدین ذکر را بظہور
 باد شاه وقت دین آمدہ بودند حضرت نظام الدین اوسیا عمیافت کردند در میان خرابی

سرک انگوری اہم بود حضرت رکن عالم سرکہ را از میان خویش کشیدند و پسندیدند حضرت سلطان
 فرمود از جهت وطن بواب داد کہ از ہمین جهت ترش است پس فرمود همچین حال
 قطبیت است باز فرمود در میان کتب حضرت چشتیہ منسطور است کہ پیش جنازہ حضرت
 سلطان المشائخ قوالان میسر و نمازین غزل سے سر و سینا بھیر میروی - سخت و پھری
 کسبے ما میروی - اسے تماشائگاہ عالم روئے تو - تو کجا بہر تماشائگاہ میروی - پس
 سلطان المشائخ را وجہ شد چنانچہ دست بلند کرد حضرت رکن عالم قوالان بلند کردہ دست
 را در صندوق کرد و ہمین بزرگ نماز جنازہ ہم خواند **شخصی عرض کرد کہ از آواز تبسم و ضوہ ہم در**
نماز می رود ارشاد شد ضحک مصطلح فقہی است مرتبہ دارد و تبسم کہ دندان پدید شود و آواز نہ
بر آید ازین نماز نہ و ضوہ می رود و ضحک کہ خود آواز شود و دیگران کرد و پیش نہ شنود ناقص نماز است
فہم کہ دیگران ہم شنود آن ناقص و ضوہ نماز ہر دو است اہل تجربہ نوشتہ چہار تک گویا ہر چہ
جانوران است - عرب بر شتر کہ در ہمہ کار قبیل و گاؤں در ہند و اسپا ہر قرآن و قاطر در
ایران بازار شاد شد کہ خیر النسل نایشود عقیم است روزی محمد عارف نامی بزرگ
بیعت نمود و اظہار کرد کہ ہر چند عزم بیعت از مدت بود لیکن الحال خوب ہے دیدہ اہم کہ گویا
ہر دو دست بندہ گرفتہ اند ہذا عجلت نمودم ارشاد شد کہ معلوم نیست کہ در سلطان ہمین
تیموریہ چہرہ نختہ نمیکند و این روایت شاید غلط باشد مردم میگویست پس فرمود آبا
و اجدادشان مجوسی بودند و سواسے ذریت حضرت ابراہیم خندہ در بیج قوم نیست و نبود مگر بنی
علیہ السلام خنثون ستولد ہمیشہ ند سواسے حضرت ابراہیم و چہ سابق و چہ لاحق حضرت ابراہیم را
خدا بر اسے اعلان این رسم خنثون نکرده بود حضرت ابراہیم اولاد خود را خندہ میکرد پس فرمود کہ در
توریت دیدہ اہم کہ این داع ضا بود براہیم و در ذریت اہم چنان جاریست گویا خاصگان خدا
غلام اوستند پس فرمود کہ مجوس البعاد میکنند برین حرکت پس جواب ہا گفتہ اند کیے از منہا
ذشت کہ نکما میگویند در عضو کشوف اورا کسب لذت کم میگرد ہذا این عضو کہ مبداء

شهوت جماع است این حکمت کردند و نیز می باید که بر عین بدن هم علامت می باشد اگر چه
 و غیره می کردند خوب نه بود پس چنین کردند که مستور باشد و چون در عین وقت غلبه
 شهوت بین تقسیم شود و از حرکات بازمانده و علامت است که است ارشاد شد که معنی
 شیخ عند اطباء است که قرب الشمس و وجود المظار و معنی صیفا قرب الشمس و قند
 ان الامطار و معنی خریف آنکه بعد الشمس مع قند ان الامطار معنی است بعد الشمس
 مع کثرت البروج و الامطار این امر معمول در ولایت است اما در هند و مصر بعد الشفا صفت است
 که آفتاب نزدیک می آید و بارش نمی شود و بعد الصیف ربيع است که قرب آفتاب
 و کثرت امطار در آن می باشد و او را گفته به بار و برشگال میگویند خریف و شتاب است
 پس ذکر پند بیان و تقریر شمس رست و نام آنها و بهتر بیان فرمود پس ذکر سخن غیر منضبطه
 اند ارشاد شد که کسی بیلی و جنون بی معنی گفته چنانچه میگوید سه بیلی زردیچه مخلم
 سیکرد بنفاری تبسم - بابای تو یازده نخود داشت دخت سیند و اسفناخ میکا
 ارشاد شد که ملا شفق شاعر را با دشا وقت گفت شعر دروغ مگوئی گفت سه
 چشمان تو زیر ابروانست - دندان تو جمله در دهانست - باد شاه عصه فرموده
 که باز راست بگو گفت سه در سمرقند گر به گه نخورد - در بخارا خروس سرخ خراست
 مردمان را میان این هر دو چشمها زیر ابروان نیز راست در حدیث شریف وارد است
 که اصدق کلمه قالها الشاعر قول بی الاکل شمی ما خلا الله باطل این مصرعه را خوانده فرمود که
 سخن بزرگ بسیار شد که قاره آن میگویم شخصی نقل کرده که فلان مجذوب را دست و پا روز
 پنجشنبه جدا میشود در جواب ارشاد شد که در کتاب ندیده ام مگر مشهور میکنند و الله اعلم
 بالصواب در تذکره ارشاد شد که در سنه و هشتاد و پنج خان شخصی از اسپانیا
 چون توپ را از آن راه می بردند ضیظ نتوانست کرد توپ هر چه می خورد و نرگادان بر آن
 شخص گذر کردند مردم دانستند که مرده باشد بعد مرد را بر خاکست و نقل کرد که بعضی بار به

دریده شدند و باقی بویج آسیب بین نرسیده گویا کسی بر دست نهاده گذرانید این شخص برادران مقصد
برادر من و شاگردان و یاران حاضر بودند و دیدند در وقت من بهم بودم که برای ندان مردم کافلت میکردند اما
سلام خود را بگمان زد و گوئی گفتگ بواکن کس آه هم آرزو منتقله بدون دیدند و برداشتن
پرسیدند بر سینه بالاسن پستان هر دو گوئی رسیدند بودند اندکس پارچه سوخت
شده و ضرری به بدن هم رسیده بود گوئی با افتاده صحیح ماند چون این دو قصه ادریم و شنیدیم یقین یافت شد
هریدی عرض کرد که تراویح شفت بود که است ختم کلام ارشاد شد و دیگر تراویح مو که تراست ختم اول سنت دیگر فضیله
سینه در میانم محقر گفته بعد یک ختم تباری باید خواند اگر پس نام شود یا بعضی پس نام و بعضی تنها حساب شمار باید کرد
بعد از همه و ای دیگر در ارشاد شد که بعضی تغییرت بخیر است چنانچه ام الفضل شیخ حضرت گفته خواب تو خوش
گویا که از بدن شمار گوشت طرح کرده در نهاده من نهاده اند فرمود که فاطمه حالمه است پس خواهد زد و بکنار تو خواهد نهاده
بچنان شد باز فرمود که صدیق اکبر را در بقیه خواب بسیار است بود چنانچه عایشه خواب بدید که گویا در خانه من سه ماه طول
گروه اند چون آنحضرت انتقال فرمود گفت این گناه بود و کس نگذرد بهترین ارض اند فون خوانند چنانچه ارشاد شد
که فرق در نسیب و نایب است که بنا بر اخلاص عمل شد چنانچه ضارب از ضرب مثلاً و بنیعی میست که عارض شد است
ضارب از وزن فاعل و گاهی اطلاق بسیار بنیعی هم آمده است کاتخلف الخاویق اطباق بنید گاهی بر بنا و نیامده است
ارشاد شد که با پوش نو پوشیده نماز خواندن جائز است ثابت شده است آنحضرت ارشاد شد که در عهد امام شافعی امیر
که که عنونوب نیکو چون مردم می گفتندی پس دید روزی نامزد او رفت و مو منکر و که من عنونوب نیامد پس مرا
تعلیم شود چون آنکس بنید نیست تعلیم کرد و خود هم بنید شد فرمود طریق ارشاد چنین است به تجویب رسیده که چون
بالاستقلال کسی گفته شود قبول نمیکند مگر در چنین باز فرمود که عمر شافعی بنیامه را مال بود و عمرش مکنی بود از امام
بسیار ملاقات داشت بازار شاد شد جمیع امام چومهری بودند نوع امام عظیم بسیار رسید و زمین فکی و نظر بر اصل
و امام صحابه بنیل محدث کلان بازار شاد شد چنانچه هر طریق باطن چهار اند خستیه قادرید و نه تشنیدید و هر دو دیده
چهار اند چون بر طریق شان و اقصیت بهم رسید همه به بطور خود خوب اند چنین هر چهار امام بر طریق خود خوبان
هر یک طریقی را مخرجی دارند چنانچه امام مالک و اشعریه را که صحبت چهارچای شده است بعد علیه شان عمل عیدت مدینه

حدیث کوفی و عراقی را گذشته معمول است همچنین شافعی جمیع حدیث را جمع کرده آنچه از آن مرجم و صحیح انکاشته
 فیء عمل بر آن گذشته و امام احمد بن حنبله حدیث بنا کرده اگر متعارض شوند ترتیب کرده بعضی جا بعضی و بعضی
 جا بعضی و اگر حلال و حرام یکجا شوند حکم بر هر مست شود چنانچه عرب گفته اند که شافعی ناهیب اگر و سوسه شود چنانچه شود
 باز قصه نماز بنی قریینه و نماز عصر و عمل صحابه و هر یک اسبیب اشتقاق حضرت بیان فرمود و دیگر قصه جسد خوردن
 آنکس ملت و آمدن برای استفسار و حکم مخالف هر چهار صحابه و تشویب هر یک و شاد و سلامت اندام عظیم میفرمایند که آنچه
 احادیث پیش می آید که شرایع می نامند از موافق می نامیم قبول میکنیم و الا قبول نمی نمایم لیکن بر سبیل سدی که
 معنی آنرا خوب نمی شناسم شاید تحقیق داشته باشد یا سیاستا فرمود چنانچه مسئله نقص و ضو از مسخر ظاهر
 حدیث دلالت بر آن دارد لیکن خلاف قاعده کلیه باز فرمود که قیاس الی حنیفه از کسیه خود نه بر آورده بنظر
 حدیث ترجیح نمیدهد بلکه آنچه خلاف اصول کلیه که قرآن شریعت حدیث مشهوره باشد می شنود نمی پسندد و اصل ابراهیم
 نمی زند بلکه تاویل آن بنیاید پس فرمود که در دنیا هم چنین میکنند که آنچه در سند خود و آیین نوشته می یابند
 خلاف آن گویند و روایت از پادشاه کنند تاویل بنمایند پس فرمود میووب قواعد خود با هر چهار مذاهب بی ندامت
 قاعده کلیه ناهیب حنفی و موافق قواعد حدیث و تنقیح آن ناهیب شافعی چنانچه اکثر محدثین شافعی گفته اند که بخاری
 که خود جهت یاد میفرمود اگر چه بسیار بزرگ بود لیکن خطا در اجتهاد و سن اکثر می بود چنانچه در سند رضا عتبات شریف
 بزور برائی همین از بخاری بزرگ کردند درین محل عالمی عرض کرد که تمام عرب در حنفی اند فرمودند اکثر عرب
 شافعی در روم و بغداد و بخارا حنفی نگرفتند که دو حصه حنفی و سیوم افضی اند در آثار ذکر زیارت بزرگان آنجا
 خصوصاً شاه علی محمد صاحب توجه شان بحال مریدی ارشاد فرمود که مقبول است از الله شدن هم نعمت عظیم
 است و ترا خدا تعالی نصیب کند که ارشاد شد سیاح احمد از قبیده بنی رفاع فرزند آن بعضی صادق علی اری بودند
 وفات روز پنجشنبه است دویم جمادی الاول سنه پانصد و هشتاد و هشتاد و عمر هفتاد و شاد شد قاهر نام
 دار السلطنت مصر است بعضی جا چنان اتفاق می افتد نام شهر و ملک یک میشود مثل شیر و گوان شخصی که نام
 مرید گشته بود طلب شغال کرد ارشاد فرمود که اینست مال لطیف و بیک متوجه است هر طرفیکه متوجه بسیار میشود
 و بیک خواهی آمد در جواب سبلی ارشاد شد که اگر در اعجاز واجب وقت ندرت بیرون رفتن نیاید عیادت هر نفس

جنازه و حضور مجلس علم و گرفتن توجیه که آنهم بنحله حضور مجلس علم هست کرده یا شد حاضر شده باشد
 و الا تا دور احتکات سنتی بے تذوق و وقت نیت هم لباس بد و ادای نذر واجب احتکات مصوم رمضان
 شریف اگر نیت رمضان کرده باشد میشود و الا مصوم در ماه دیگر ادا کند و تر حنیفه احتکات بی صوم
 در فصل سوائی رمضان درست است و نذر بعضی نه ثم اقل الاحتکات المتعلیه لمدی لا کتادنا الاصل و اکثر
 النهار عند الثانی و ساعت فی ذلک یسب الشیطان اگر در مسجد داخل شود و نیت احتکات نماید با خروج مسجد هم جائز است
 و تذکره ارشاد شد که سکندر و فرید را از جمله انگریزان با من صحبتها داشته اند و فرید که قابل قابلیت دوست
 است از من چیزی خوانده و سکندر جاہل است از جهت من نیم کو دوکان گو کالیشایان را چندان اعتقاد از
 تعویذ و طوایف است لیکن با خطر رجوع کرد و اینچنین العاقبتا در کمال فرزند ان هستند و شین هم دوس
 یار آمده لیکن جاہل بر طلق چنانچه روزی برای دیدن مولد در شهر کهنه رفت و قصد کرد بجای مولد
 بنامی طیار کند چنانچه بنا کرده بود مگر درست نشد چنانچه حسب ذکر پرسیده بود ارشاد شد که شین
 انگریز سوال کرد که باعث این چیست که آب چاه شهر کهنه بعضی بعضی شیرین شده است گفتم از دو
 جهت اول آنکه چون آبادی میشود قاذورات اثر در زمین میکنند با لطمع آب را داخل میکنند چون
 دیران شد آن چیز با قوت گشت باز بدستور بهتر گشت و نیز در ابا و انی برک آب اه با میمانند چون
 دیران شد راه پابند گشت آب در زمین نفوذ میکنند پس شیرین میگردد و باز فرمود که سئیس صاحب
 که قابل دوست بود و بنده را هم طلبیده بود و سخن است که بیاید غرضیکه سعادت تقصیل حسین
 که بلخ کامل بود و چون منترل میگردد انقضی میشد حافظ نور اسد را که خوشنویسش کامل بود تقرب کرد
 ملاقات کنانید قطع گذرانید دوران اول اول همین نوشته بود که در اخلاق همین گفته هر گاه نصا
 خدا هم آمد پس همین بدست خالف صاحب داد کمال نادم شد پس فرمود که لطیفه خوب گفته بود هر چه
 افتاد یکبار در فرنگ شاعری مدح باد شاه میکرد چون باد شاه شکست خورد مدح مسلط هم مینمود چون
 باز باد شاه آمد باز بدستور حاضر شد روزی باد شاه گفت تو رفیق با آنجا هم حاضر میشدی و مدح می
 گفتی عرض کرد که آنچه مدح شما میکردم قطار تو بود شعر بعضی مدح او ندادم بلکه ذکر تحفه و در خواست جویش

حسن رضا خان را از افضل حسین خان و قبول نکردنش بمیان آمد پس فرمود که شخصی هم نام
 من در اکبر آباد صاحب شرح هدایه نسخه مختصر سخی بکشت لفظ نوشته بود شاهجهان در ایران فرستاد
 جواب انهم نشد انگس و مسئله تفریر کرده بود که خلاصه اش آنکه سنی و شیعی قابل تو اتراند و محال است
 خلافت آن پس کتمان امر خود تو اتر هم غلط و محال باشد اگر حضرت علی را خلافت شده بود پس چند نفر را
 آدم کتمان کردند محال لازم آمد و ثبوت بلکه وجود حضرت علی و جناب پیغمبر غلط گردد بر همین دو مسئله
 بنا کرده در نسخه خوبی این هم داخل است این بخش و شرح کشت لفظ هم کرده ارشاد شد که عیادت
 شب روز موقوف نیست هر گاه خواهد بزد و منع آن غلط است ارشاد شد که شخصی از حضرت قبله
 عرض میکرد که در خبریه رفته بودم آنجا سوای نار چیل و ماهی از قسم طعام نمیشود مگر آنیکه از ملک بگیرند
 چنانچه آنس اشتهاد و در طعام از ترکیب همین هر دو پزیدن میدادم از سید احمد صاحب که اجلامی خلفا
 حضرت اند عندالذکره ارشاد شد که دنیا جای بکوشی است اگر رفته شود بهتر است باز فرمود که سابق ازین
 در دل میگفتم که ما در پرتو امام احسانها کردند که خدا ساخته و ریند انداختند باز چون مولوی نحر الدین صاحب
 دیدم که سوای یک سپر که در راهم همیشه خود که در دهنم داده بود و متکفل پرورشش آن بزرگ بود
 و آنجا کمال بی سقته میگذاشتند لیکن در فکر احببچنان مصروف بودند که مردم در فکر اهل و عیال خویش
 پس شکر جناب که زودی کردم مریزی عرض کرد که سپه ماده عقرب است خریکنم بانه ارشاد شد که در حدیث
 آمده خوشتر است چیزی زن و حویلی و سپه میباشد اشقر که از آسمان شرعه گویند و مشکلی بچکلیان مجملتر
 میباشد پس فرمود شمر سینه زانوی بی نشان با هر جا که یابی بر روز نشان و پاپس
 فرمود و ارجل در حدیث منع است و ستاره پیشانی را تجربه کاران بدو اتد این را اکثر اهل تجربه بد
 داشتند ارشاد شد که خوب سیاح خوش خوب است به عرب میر وید در حدیث آمده که عثمان سقف بنوی
 از سیاح کرده بود و اهل بصره از اهل کوفه میگفتند که من از سیاح و سیاح و دی سیاح اکثر ارشاد داریم نمی کش
 سا جاد و عا جاد و بیجا این سه چیز است مشهور است شخصی عرض کرد که در سیاحت دیده ام که سنگ ایجا
 همیشه میکند میوزند فرمود در کشید در شاد و پاره خست چلفوزه از کمال نیست چو مشعل میوزند ارشاد شد

که بی بی شریفه خانم که یکی از مستفیضان جدیده لیت بود صاحب توجه و کشف چنانچه هرگاه حضرت
 قصه خانه اش میکرد برادران خود را برای تعظیم اومی فرستاد و بلکه طعام مرغوب که حضرت هم طیار میکنند این
 روزی عجیب افتد پیش آمده که حضرت بجانداش میرفت تسبیح در راه افتاد این بزرگن ادر خود را ببلند
 فرستاد و پته نقل کرد که فلان جا افتاده است جلد برود بیار فتنه یافتند چنانچه ارشاد شد که محمد مرتضی
 برادر خور بی بی شریفه مذکور در وقت عدم از زبانی والد خود شنیده ام تحقیق است درین شب بوی نیست
 اگر چه این چنین قصه های تاثیرات سنگ خوب بسیار شنیده ام لیکن این مثل دیدن است و قریب الحمد
 آن نیست که محمد مرتضی بطور شایقان حفت قرقره پرورین کرده بود ناگاه یکی کور شد بحال وقت پرورش
 او مینمود بعد چندی یکی از آنها پرواز کرده رفت زیاده باعث مولی گردید بعد منقته یا کم چوبی در شب که گرفته
 بدست ماده خود کور داد او کچشم خود مالید میناشد که کودک مذکور بحال نباشست آن خوب را در دستار
 خود بسته روانه شد که باب یاران خود گوید ناگاه جنازه دید روان پیش پیش دو پهلوان سیاه
 سفید کشتی میکردند درین تعجب وان شده از هر کرمی پرسید او میگفت دیوانه است چنین این شخص
 آنگاه تابیران شهر رفت ناگاه در قیام و یکی سفید غالب آمد همراه مرده رفت این شخص شور کرد که جوان زنده را
 بر همراه او دفن میکنند مردم او را دیوانه گفته ناخوش شدند او از پهلوان سیاه تقصیر کرد او گفت طرمی بی مکرستی
 بنیازن عمل نمیکند بدنامش بر جنازه همین معانله میکنم انوقت عمل نمیکند غالب مرده همراه رفت بر این کرده داد
 تشخیص معلوم کرد که از اثر خوب خواهد بود چون از دستار بکنند چشم برود از آن پس مانده بود بسیار کور بیناشد بعد
 خشکی هر سه هم بکار آمدن چنین حجر بر فغان هم از همین طور یافته اند یعنی بجه نقاش از عفرانی میکنند او میداند که بر فغان
 شده است حجر بر فغان می آرد و اند میکنند چنین در کستان حجر مطری یعنی هرگاه زیر آسمان دارند ابروی بار و عجایب
 تاثیرات سنگ خوب است خوب میدانند ارشاد شد مرتضی اسن هم دیده بودم لیکن قصه اتفاق بر رسیدن سنگ
 از جهت صیابت مولوی جلد صبا سوال کردند که جانوران که کشف میباشند فرود بطور جبلت یعنی خویشتن شایر
 میدانند ارشاد شد که امر در حدیث هم که ابوایوب صحابی طلیل القدر بقیه حضرت بنیاده میگردد پس ازین
 دلیل ما را از متعشفسین فقها که بنا بر بوسه قیر آورد و پدر پیر شد منع میکردند نجات شد آنکه در شرف علی فاکل چون مرید

راجع طلب بر ضرورتی بکمال تاکید از طویش آن مدد فرمود که این بار رفیق تو بسیار گریه است هر روز بلکه هر دم دست
 یاد خواهی آمد که خریدن خوست که فتح غم نماید فرمود چون جدای ضروری است صنایع اولی از جمله اولی گریه می بینی شری
 پاتایج و وقت مقرر نموده جانب سه گفته و حق افزاش آن خرید عسکرده فرستاد که اگر ایجاد میشود همون جا حاضر شده
 خصیت شوم فرمودی آنچون بعد از تشریف فرما شد از آن خرید که شرط بود و در انتظار خصیت میکشید عند زیر می میان فرمود بداند
 انخرید عسکر که باز بخرد تو به میکنم دستگیری کرد فرستاد و اندر علم چو شود بهمانی معیت تازه فرمود و از طرف بعضی مردم میگرم
 نیابنا انخرید تو به مصافحه نموده معیت کرد و خصیت شوم خصیت انخرید بر پائی شریف افتاد و دست بسته عسکر که از
 بیج عمل انصافی ندارد که بران دل بندد مگر محبت حضرت که در دل خود می یابد و همین او سید نجات می انکار و امیدار دست
 نه محبت حضرت در تراید باشد بران بکند و بکیر بران حشر شود درین اثنا بران خرید قیمت بلکه کردن از از قدم شریف گفته
 میگرسیت اسحاق میگرددی گفت بعضی مردم نیاب نجات عاقبت بعضی نیاب عقاده طبعی علمی حالی خرید میشود و بنده در
 محض نیاب عشق باطن خرید شده است و خواهد که همیشه در وقت استیمن مردن قیامت عشق باخته باشد و چنانچه در دنیا مشهور
 بجهت شده در عقبی مشهور بجهت باشد آنحضرت هم را او بهشت و فرخ هر جا که باشد بنده را نگذارند بنده را محض همراهی
 منظور است کار او بهشت ارم نه پردای فرخ درین اثنا همه مردم وزن غلام کنیزک حاضران از زار میگرسیند و دست
 را هم جدی در گرفت اول قدری نیاب تعظیم در خصیت خاسته بود تمام قدر خاسته سلطه خرید او کنار گرفته اشک از چشم
 مبارک میرفت تو چه میداد پس انخرید و خوست تبرک نعلین بلبوسه که تقیری وعده فرموده بود که در نجه سنگار ارشاد شد
 بده انخرید از دست خود خوست که نعلین که به که در پائی شریف بود میگرس از دست خود خای که چون زاندرون محل
 با پوشش نه و نو فرستاد و مری انخرید همین گفته بود آنحضرت هم ارشاد فرمود که همون باشد شیرینی و میوه از آن دون طلبیده
 بان خرید که است که در دنیا بر خصیتش تا میرن محل سر او دست در دانه آمد و مردم و انخرید و آنحضرت همه در گریه بودند و آنحضرت
 بدر خوست انخرید و صده با هم بودن دعای از یاد محبت با ملاقات یکبار میفرمود و بکمال محبت عنایت عاگوبان و
 اشک بران خصیت فرمود و میگرسه که بسینه چسباید و مردم را از آن برای زان داد اکثر خدام او را در صیبه کس و
 تا شاوره آمدند و خصیت کردند

انحمد الله والمنة که نشو با فوظات طببات زبدة الکاملین خدوة الواصلین حضرت مولانا شاه
 عبدالعزیز صاحب دهلوی قدس سره بگاه و بیعت سالک طایفه طبع پوششید

اعلان

مشاور قانون بستم ششم تمامی حقوق این کتاب

تأیید کرده به تصدیق وضع این نسخه و یا ترجمه پردازد

تأیید کرده به تصدیق وضع این نسخه و یا ترجمه پردازد

تأیید کرده به تصدیق وضع این نسخه و یا ترجمه پردازد

تأیید کرده به تصدیق وضع این نسخه و یا ترجمه پردازد

میرزا علی قزوینی

میرزا علی قزوینی

میرزا علی قزوینی

میرزا علی قزوینی

میرزا علی قزوینی

میرزا علی قزوینی